

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

ورود ناگهانی توده های عظیمی از ستمدیدگان ایران به صحنه مبارزه سیاسی علیه رژیم حاکم در دیماه ۱۳۹۶ (که اکثریت آنها را کسانی تشکیل می دادند که جز زنجیرهای دست و پایشان چیزی برای از دست دادن نداشتند یعنی کارگران و ارتش ذخیره کار) و جریان یافتن یک مبارزه انقلابی و سلحشورانه در جامعه که حدود ۱۴۰ شهر و روستای کشور را در نوردید، آغاز انقلابی را در ایران اعلام نمود که با گسترش حرکت های انقلابی توده ای در اقصی نقاط کشور در پی تظاهرات و قیام های توده ای دیماه، هم امروز در جامعه ما جاری است. جریان مبارزات انقلابی و قهر آمیز توده های وسیعی از مردم علیه رژیم جمهوری اسلامی و همچنین وجود روحیات انقلابی والا در میان توده ها و از طرف دیگر شدت گیری هر چه تمامتر سرکوب و دیکتاتوری و میلیتاریزه کردن جامعه توسط جمهوری اسلامی، از نشانه های بارز جریان انقلاب در ایران تحت سلطه و دربند ماست.

چه در جنبش دیماه و چه پس از آن شعارهایی از طرف توده های انقلابی سر داده شدند که منعکس کننده خواسته های مبارزاتی آنها می باشند. تعمق در این شعارها و خواست های این توده های به پا خاسته نظیر "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "مرگ بر اصل ولایت فقیه"، "اسلامو پله کردید، مردمو ذله کردید"، "اصول گرا، اصلاح طلب، دیگه تمامه ماجرا"، "نان، کار، آزادی!" آشکارا نشان می دهند که آنچه آماج مبارزات جسورانه و حملات خشمناگین توده های انقلابی ما قرار دارد، حکومت و نظامی است که زندگی را بر آنان سیاه کرده است، یعنی نظام سرمایه داری وابسته حاکم بر جامعه تحت سلطه ایران و رژیم حافظ آن با تمام جناح های ضد خلقی اش. در عین حال شعار "نان، کار، آزادی" آنها مبین و منعکس کننده این واقعیت است که توده های به پا خاسته ایران - از کارگران و زحمتکشانش گرفته تا اقشار خرده بورژوازی شهر و روستا - با نفی رژیم و سیستم سرمایه داری وابسته حاکم، خواهان برقراری نظامی هستند که در آن بر بیکاری و فقر و غارت و چپاول اموال عمومی و دیکتاتوری پایان داده شده و آزادی و زندگی سعادت‌مندانه ای توأم با رفاه برای همگان تأمین و تضمین گردد.

اما از بین رفتن نظام سرمایه داری حاکم بر ایران و برقراری نظام جدید مطلوب این توده ها تنها زمانی تحقق خواهد یافت که طبقه کارگر متشکل و آگاه به منافع طبقاتی خود به منابه دشمن سرمایه داری و تنها طبقه تا به آخر انقلابی، رهبری مبارزات همه توده های تحت ستم ایران را به عهده گرفته و با نیروی توده ها قادر به نابودی ارتش ضد خلقی و ضامن آن به عنوان ستون فقرات سیستم سرمایه داری وابسته حاکم در کشور گردد.

در ادبیات مارکسیستی مطرح می شود که هدف از انقلاب اساساً دگرگونی در سیستم سیاسی و اقتصادی - اجتماعی کهنه حاکم بر یک جامعه به منظور ایجاد نظم سیاسی و اقتصادی - اجتماعی نوین می باشد. لنین به طور مشخص و کاملاً قابل لمس انقلاب را این گونه تعریف می کند: "انقلاب از نقطه نظر مارکسیسم یعنی چه؟ از نقطه نظر مارکسیسم انقلاب یعنی در هم شکستن جبری روبنای سیاسی کهنه ای که تضاد آن با مناسبات تولیدی نوین در لحظه معینی موجب ورشکستگی آن شده است." (نقل از "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک"). در عین حال ما چه در آثار مارکس و انگلس و چه در آثار لنین که به توضیح و تشریح انقلابات مختلف پرداخته اند، مشاهده می کنیم که آنها از پروسه ای نیز که در شرایط انقلابی خاصی در جامعه به وجود می آید و طی آن توده ها با دست زدن به اعمال انقلابی - سیاسی، عملاً عزم به نابودی روبنای حاکم می کنند تا با گرفتن قدرت سیاسی به دست خود قادر به نابودی زیر بنای موجود یا به عبارت دیگر دگرگونی در سیستم اقتصادی - اجتماعی حاکم بر جامعه گردند، با واژه انقلاب یاد کرده اند. انقلاب در این مفهوم به واقع یک

پروسه و پیش در آمدی است برای تحقق هدف اصلی که چیزی جز دگرگون ساختن مناسبات تولیدی و طبقاتی حاکم بر جامعه یعنی یک انقلاب اجتماعی نمی باشد. بنابراین باید گفت که در ادبیات مارکسیستی، انقلاب به دو مفهوم به کار رفته است.

لنین به عنوان یک اندیشمند انقلابی که در جریان زندگی خود موفق به ایفای نقش در سه انقلاب بزرگ روسیه شد، ضمن آن که انقلاب ۱۹۰۵ و چگونگی آغاز انقلاب و روندهائی که در دو انقلاب فوریه و اکتبر در سال ۱۹۱۷ در روسیه طی شد را مورد تحلیل و توضیح و تشریح قرار داده، در همین رابطه جمعبندی های تئوریک معینی را هم به دست داده است. مثلاً در رساله "وظایف پرولتاریا در انقلاب ما" که در دهم آوریل سال ۱۹۱۷ به تحریر آمده وی در ارتباط با انقلاب فوریه همان سال می نویسد: "انقلاب ما هم مانند هر انقلاب دیگر مستلزم بزرگترین قهرمانی و جانبازی توده ها برای مبارزه با تزاریسیم بود و نیز تعداد بسیار زیاد و بی سابقه ای از افراد عامی را یکباره به جنبش کشاند". همانطور که ملاحظه می شود لنین به جنبش کشاننده شدن یکباره "تعداد بسیار زیاد و بی سابقه ای از افراد عامی" را به عنوان نشانه ای از انقلاب ذکر می کند که البته همواره با قهرمانی و جانبازی توده های انقلاب کننده همراه است. او توضیح می دهد که در دوران انقلاب، توده ها، در مقیاس میلیونی به پا می خیزند. "افراد عامی" که پیش از این به زندگی غیر سیاسی مشغول بودند، با "افزایش فوق العاده سریع و یکباره و ناگهانی" به پا خاسته و "به طور فعال، مستقلانه و مؤثر در زندگی سیاسی و در کار ساختن دولت شرکت می کنند". این توده ها در جریان مبارزه خود با رژیم حاکم و نظم سیاسی و اجتماعی ای که آن رژیم در جامعه بر قرار کرده یعنی در واقع در مبارزه با روبنای حاکم، در صدد ایجاد حکومت و نظم سیاسی و اجتماعی جدیدی بر می آیند و به عبارتی که لنین به کار می برد سعی در ایجاد روبنای جدیدی برای خود می کنند. همین واقعیت را لنین "یکی از مشخصات عمده علمی و عملی - سیاسی هر انقلاب واقعی" می نامد. عین گفته لنین به این صورت است: "یکی از مشخصات علمی و عملی - سیاسی هر انقلاب واقعی عبارت از افزایش فوق العاده سریع و یکباره و ناگهانی تعداد "افراد عامی" است که به طور فعال، مستقلانه و مؤثر در زندگی سیاسی و در کار ساختن دولت شرکت می کنند."

در اواخر ماه ژوئیه سال ۱۹۱۷ نیز وی در مقاله "درس های انقلاب" مطرح می کند که: "هر انقلابی به معنای یک تحول ناگهانی و شدید در زندگی توده های عظیم مردم است". سپس در دنباله مطلب، وی به طور مشخص از "دوران انقلاب" صحبت می کند که طی آن "ده ها میلیون تن از مردم در هر هفته بیش از یک سال زندگی عادی و خواب آلود چیز می آموزند".

با تعمق در گفته های بالا که حاصل جمع بندی پروسه های سه انقلاب بزرگ در روسیه می باشد، روی دو موضوع می توان تأکید کرد. یکی این که وقتی توده های میلیونی تحت ستم در یک جامعه به مبارزه انقلابی با حکومت برخاسته و دست به حرکات آشکار سیاسی می زنند و به عبارت دیگر وقتی در جامعه ای انقلاب آغاز می شود، انقلاب در این مفهوم صرفاً یک رویداد لحظه ای نیست، بلکه یک پروسه است. به همین خاطر است که عبارت "دوران انقلاب" نیز مورد استفاده قرار گرفته است. موضوع دوم تکیه بر تجارب و جمعبندی های تئوریک لنین از مفهوم انقلاب و دوران انقلاب جهت آموزش از آن برای شناخت شرایط متحول و ویژه کنونی ایران پس از دیمه می باشد. با مقایسه شرایط دوران انقلاب در روسیه سال ۱۹۰۵ با شرایط مشابهی که از دیمه در جامعه ایران شکل گرفته است می توان پروسه انقلاب در ایران را باز شناخت و متوجه شد که مردم ما در حال حاضر در دوران انقلاب به سر می برند.

مشخصات خاص "دوران انقلاب" در هر انقلابی را لنین با تکیه بر تجارب پروسه چندین انقلاب - هم در روسیه و هم در کشورهای غربی - و تفحص و تعمق در رویدادها و پروسه های خاصی که آن انقلابات از سر گذرانده

بودند، در برخورد به نیروهای اپورتونیست متشکل در انترناسیونال دوم به صورت کاملاً مشخص و موجز توصیف نمود و فرمولی جمع‌بندی شده از این دوران ارائه داد و نام "موقعیت انقلابی" بر آن نهاد.

جای تردید نیست که آنچه لنین را وادار به جمع‌بندی فوق‌الذکر و شناساندن "موقعیت انقلابی" در یک جامعه نمود، الزام به انجام یک وظیفه انقلابی بود. این الزام انقلابی همانا ضرورت برخورد به نیروهای اپورتونیست و رفرمیست در انترناسیونال دوم و چالش و مبارزه با نظرات آنها جهت کمک به پیشبرد و تقویت انقلاب در اروپا بود. لنین می‌دید که در شرایطی که کارگران و زحمتکشان در اروپا خواهان انقلاب بوده و عملاً در این راه حرکت می‌کنند، رهبران جریان‌های سیاسی متشکل در انترناسیونال دوم، بی‌اعتناء به وجود چنین شرایطی که مسلماً نمی‌توانست تا ابد ادامه یابد به وظیفه خود در آن شرایط ویژه عمل نمی‌کنند و به واقع، وظیفه جدیدی برای خود در قبال توده‌ها در آن شرایط خاص قائل نیستند. مسلماً این نیروها توجیهاتی برای اعمال غیر انقلابی خود داشتند. از جمله در یک دوره این برداشت دگماتیستی از نظرات مارکس و انگلس در میان آنان غالب بود که گویا تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی به خودی خود موجب دگرگونی بنیادی در جامعه خواهد گشت. واضح است که بر اساس این دید، آنها از درک عامل ذهنی برای به ثمر رساندن انقلاب غافل بوده و به واقع اهمیت و نقش مبارزه طبقاتی و تلاش انسانها و کل نیروهای انقلابی برای انقلاب و ایجاد تغییرات بنیادی در جامعه را درک نمی‌کردند (در برخورد به این برداشت غیر مارکسیستی از ماتریالیسم - دیالکتیک بود که انگلس مجبور شد در مورد رابطه زیر بنا و روبنا توضیح مفصلی بدهد - رجوع شود به نامه انگلس به ژوزف بلوک - ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۰ (۱). همچنین نظرات انحرافی دیگری وجود داشتند که لنین در برخورد به آنها سعی کرد اهمیت درک موقعیت انقلابی از طرف نیروهای طرفدار طبقه کارگر را به آنها یاد آور شود. از جمله وی با پی بردن به وجود موقعیت انقلابی در انگلستان (سال ۱۹۲۰) به بحث با کمونیست‌های "چپ" در آن کشور پرداخت و پرده از روش‌های چپ روانه آنها برداشت.

اما اهمیت درک موقعیت انقلابی برای انقلابیون ایران به خصوص انقلابیون واقعاً کمونیست در داخل کشور در چیست؟ پاسخ به طور صریح و روشن این است که وقوف به وجود "موقعیت انقلابی" و این که جامعه در دوران انقلاب به سر می‌برد به شناخت وظایف ویژه‌ای یاری می‌رساند که در این دوره خاص بر دوش روشنفکران انقلابی و کارگران آگاه و به عبارتی دیگر بر دوش پیشروان انقلاب قرار دارد. از آنجا که انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه یکی از نمونه‌های برجسته‌ای بود که لنین برای درک و شناساندن پدیده "موقعیت انقلابی" به تفحص و تعمق در آن پرداخت، پیشروان انقلابی ایران به خصوص با رجوع به نوشته‌های لنین در مورد انقلاب ۱۹۰۵ می‌توانند درک هر چه عینی‌تری از این مقوله و وظایف خاص این دوران بیابند. تجارب گرانمای انقلاب ۱۹۰۵ و اهمیت آن به حدی است که لنین پس از بر شمردن علایم عمده "موقعیت انقلابی" و شناساندن این پدیده، می‌نویسد: "اینها نظرات مارکسیستی درباره انقلاب می‌باشند، نظرانی که بارها تکامل یافته‌اند، از سوی تمام مارکسیست‌ها بدون جر و بحث قبول شده‌اند و برای ما روس‌ها در تجربه ۱۹۰۵ به شکل تکان‌دهنده‌ای اثبات شده‌اند." (سقوط انترناسیونال دوم)

مسلماً تکیه بر تجارب انقلابی کارگران و توده‌های انقلابی در روسیه و آموزش از جمع‌بندی‌های لنین به کارگران آگاه و روشنفکران انقلابی ما کمک خواهد کرد تا وظایف خود را در شرایط حساس کنونی ایران باز شناخته و عملاً پاسخگوی آن وظایف باشند. در کتاب "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" که در سال ۱۹۰۵ نوشته شده، لنین، یکی از بارزترین نشانه‌های انقلاب را (گوئی که در مورد شرایط انقلابی کنونی ایران صحبت می‌کند)، این گونه توضیح می‌دهد که: "مردم از دولت جدا شده‌اند و توده به لزوم استقرار نظم جدید پی برده است." او از "برآمد سیاسی آشکار طبقات و توده‌ها" و به طور واضح از "انقلابی که در روسیه آغاز شده یعنی جدائی کامل و قطعی و آشکار اکثریت عظیم مردم از دولت تزاری" سخن می‌گوید، از توده‌هائی که

دیگر حکومت و نظم موجود را بر نمی تابند و به لفظ خودش دیگر نمی خواهند به استعمارگران و ستمکارانشان اجازه دهند که آنها را همچنان بچاپند و همچون گذشته بر آنان حکومت کنند. در نتیجه توده ها با میدان مبارزه سیاسی با حکومت گذاشته و نظم او را به چالش کشیده اند. لنین از مجموعه حکومت و نظم سیاسی و اجتماعی موجود به عنوان روبنا اسم می برد و می گوید که در این پروسه انقلاب، توده ها با مبارزه با حکومت و نظم موجود، "در کار ایجاد روبنای جدیدی برای خود هستند." بی شک خواننده می تواند متوجه شباهت این اوضاع در روسیه ۱۹۰۵ با شرایط کنونی ایران باشد و مثلاً ببیند که وقتی توده های ما در جریان تظاهرات و قیام های توده ای خود در دیمه به مراکز سرکوب و ستم حمله بردند، مساجد را به مثابه یکی از نمادهای برجسته سرکوب و تبلیغ برای ایدئولوژی اسلامی رژیم حاکم، به آتش کشیدند و یا کشاورزان انقلابی اصفهان در مبارزه با رژیم و نظمی که در جامعه برقرار کرده صحن نماز جمعه را اشغال و پشت به مقدسات این رژیم و به قول آن کشاورزان، پشت به "دشمن" نشستند و شعار دادند "پشت به دشمن رو به میهن". یا مردم انقلابی در اهواز و کازرون و تهران و در نقاط مختلف کشور در مقابل نیروهای مسلح وحشی جمهوری اسلامی ایستاده و با نشان دادن شجاعت و جسارت انقلابی از خود، سلحشورانه با آنها جنگیدند، و هم امروز کارگران و دیگر توده های انقلابی در سراسر ایران، با انرژی عظیم انقلابی خود علیه وضع موجود، علیه فقر و گرسنگی و بیکاری، سرکوب و اختناق و تحقیر و سرکوب ملی و مذهبی و انواع ظلم ها و ستم ها مبارزه می کنند، همه آنها با مبارزات خود در حقیقت نظم سیاسی و اجتماعی جمهوری اسلامی را به چالش می کشند و به قول لنین به مبارزه با حکومت و نظم موجود مشغولند و در همان حال با نفی رژیم موجود و فریاد خواست های خود در صد ایجاد روبنای جدیدی برای خود هستند.

اما ببینیم که در چنین اوضاعی، کمونیستهای روس (بلشویک ها) علاوه بر انجام وظایف روتین خود، چه وظایف خاصی برای خود قایل بودند و کمونیست های راستین در ایران با آموزش از تجربه انقلابی بلشویکها چه باید بکنند!

در مقدمه کتاب "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" لنین می نویسد: "یقین است که ما هنوز باید برای تربیت و تشکیل طبقه کارگر بسیار و بسیار کار کنیم. ولی اکنون تمام مطلب بر سر این است که مرکز ثقل عمده سیاسی این تربیت و این تشکیل در کجا باید قرار گیرد؟ در اتحادیه ها و جمعیت های علنی یا در قیام مسلحانه و در کار ایجاد یک ارتش انقلابی و حکومت انقلابی؟ (تأکید از نویسنده این سطور) و البته پاسخ لنین شق دوم بوده و وی در سراسر کتاب بر این امر تأکید می کند.

چرا لنین از وظیفه ایجاد یک ارتش انقلابی و حکومت انقلابی سخن می گوید؟ ظاهراً پاسخ واضح است و آن این که مسأله اساسی در هر انقلاب کسب قدرت سیاسی است، و به خوبی می دانیم که طبقه مسلط به میل خود قدرت سیاسی اش را به طبقه انقلابی تحویل نمی دهد. لذا طبقه کارگر برای در هم شکستن کامل ماشین دولتی حاکم باید ارتش و نیروی مسلح خود را داشته باشد تا بتواند با توسل به زور، حکومت را سرنگون و قدرت سیاسی را از دست طبقه مسلط به نفع خود مصادره نماید. البته در هر انقلابی وقتی توازن قوا به نفع طبقه انقلابی چرخید (و این در شرایطی است که طبقه انقلابی نیروی مادی خود را عملاً نشان داده باشد) ممکن است افراد یا دستجاتی از ارتش و دیگر نیروهای مسلح هم به نیروهای انقلاب بپیوندند که در این صورت بر قدرت نیروی مسلحی که نیروهای انقلابی با فعالیت های انقلابی خویش به وجود آورده اند، افزوده خواهد شد. هر چند باید توجه داشت که این امر در همه جا به یک شکل صورت نمی گیرد. مثلاً در جریان انقلاب ۱۳۵۷ نشان داده شد که ارتش ایران که قلاده اش در دست امپریالیسم آمریکا قرار داشت حتی در اوج این انقلاب نیز، در کل، سازماندهی خود را حفظ نمود و به جز یک مورد که از دستورات ژنرال هویزر - فرستاده آمریکا برای آماده سازی ارتش برای رویگردانی از شاه و خدمت به خمینی - سرپیچی شد و به شورش همافران انجامید، موردی

از ترمرد جمعی دیده نشد. از طرف دیگر تأکید بر ضرورت ایجاد یک ارتش انقلابی و حکومت انقلابی از طرف لنین از آنجاست که حکومت انقلابی تنها زمانی می تواند به وجود آمده و خود را حفظ و در جامعه تثبیت نماید که ارتش خود را داشته و متکی بر نیروهای مسلح خود باشد. در کتاب "دولت و انقلاب" این ضرورت به این شکل مطرح شده است: "هر انقلاب با در هم شکستن دستگاه دولتی، به رای العین به ما نشان می دهد چگونه طبقه حاکم می کوشد مجدداً دسته های خاصی از افراد مسلح تشکیل دهد که خدمتگزار وی باشند و چگونه طبقه ستمکش می کوشد سازمان نوینی از این نوع ایجاد کند که بتواند خدمتگزار استثمار شونده باشد و نه استثمار کنندگان". اتفاقاً تا جایی که به حکومت انقلابی طبقه کارگر مربوط است همانطور که بارها از طرف رهبران کبیر پرولتاریا تأکید شده است این طبقه باید ماشین دولتی قبلی را کاملاً در هم بشکند و همه چیز را برای خود از نو بسازد. یعنی مجاز نیست که مثلاً ارتش ارتجاعی حکومت قبلی را با آرایش جدید به خدمت خود بگیرد و مثلاً از شعار ارتجاعی و سازشکارانه ای که چپ نماهای ما - از جمله سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بعد از قیام بهمن - در مورد ارتش شاهنشاهی می دادند مبنی بر این که "ارتش را از مزدوران شاه پاک کنیم"، تبعیت نماید. این یعنی قبول وجود و ادامه کاری ارتش ضد خلقی موجود به شرط انجام اصلاحاتی در درون آن! در حالی که مارکس و انگلس در "مانیفست کمونیست" (در مقدمه ای که بعدها و بعد از کمون پاریس بر آن نوشتند)، صراحتاً مطرح کرده اند که "به ویژه کمون ثابت کرد که طبقه کارگر نمی تواند به طور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده ای را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش به کار اندازد". همچنین مارکس در روزهای کمون در فرانسه در ۱۲ آوریل ۱۸۷۱ به کوگلمان نوشت: "اگر تو نظری به فصل آخر کتاب "هیجدهم بروم" من بیفکنی خواهی دید که من اقدام بعدی انقلاب فرانسه را چنین اعلام می دارم: برخلاف سابق ماشین بوروکراتیک و نظامی از دستی به دست دیگر داده نشود، بلکه در هم شکسته شود. (تکیه روی این جمله از مارکس است)... همین نکته شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی واقعی را در قاره تشکیل می دهد و این درست همان چیزی است که رفقای پارسی قهرمان ما در انجامش می کوشند. (دولت و انقلاب) و لنین در همین کتاب تأکید می کند که "اندیشه مارکس عبارت از این است که طبقه کارگر باید ماشین دولتی حاضر و آماده را خرد کند و در هم بشکند. نه این که به تصرف ساده آن اکتفاء ورزد."

چنین بود که بلشویکها در جریان انقلاب ۱۹۰۵ به منظور ایجاد یک ارتش انقلابی، در شرایطی که حکومت تزار برای سرکوب انقلابیون "یک نیروی ضد انقلاب آماده برای عملیات جنگی" تشکیل می داد، لزوم سازماندهی مقاومت مسلحانه کارگران و دیگر توده های تحت ستم را مطرح و عملاً دست اندر کار انجام آن شدند. به طوری که در یکی از قطعنامه های کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه که بلشویکها در همان سال ۱۹۰۵ آن را برگزار نمودند، به قول خود لنین با بانگی رسا اعلام می شود که: "جنبش عمومی انقلابی دموکراتیک دیگر به مرحله ضرورت قیام مسلحانه رسیده است. متشکل کردن پرولتاریا برای قیام، یکی از وظایف حیاتی، مهم و ضروری حزب محسوب گردیده، و به عنوان مسأله روز مطرح شده است که برای تسلیح پرولتاریا و تأمین امکان رهبری مستقیم قیام، جدیدترین اقدامات به عمل آید." بلشویکها در مقابل نیروهای سیاسی مخالف خود مطرح می کردند که: "به جاست که حزب پرولتاریا وظیفه جنگ فعلی با ضد انقلاب را یادآوری نماید." و اضافه می کردند که "مسائل خطیر آزادی سیاسی و مبارزه طبقاتی را سرانجام فقط نیرو حل می کند و ما باید در آماده و متشکل ساختن این نیرو و در استعمال مجدانه آن که نه فقط دفاعی بلکه تعرضی هم باشد، مراقبت ورزیم". در انتقاد به منشویکها که در رابطه با چگونگی پیشبرد انقلاب بر اساس تئوری مردود "تاکتیک - پروسه" حرکت می کردند و در جریان بحث های خود در "کنفرانس" شان نشان می دادند که به هیچوجه ضرورت تسلیح توده ها برایشان مطرح نبود، بلشویکها می گفتند: "کنفرانس فراموش کرده است که مادامی که قدرت در دست تزار است هر تصمیمی که از طرف هر نماینده ای گرفته شود همان یاهه سرائی پوچ و بی مقداری خواهد بود که "تصمیم" پارلمان فرانکفورت - که در تاریخ انقلاب ۱۸۴۸ آلمان مشهور است - به آن چنان یاهه

سرائی بدل گردید." و آنگاه سخنان مارکس را در این مورد متذکر می شدند که به آنها انتقاد کرده بود که "عملاً قدرت را در دست شاه باقی می گذاشتند و برضد نیروی نظامی که در اختیار شاه بود به مبارزه مسلحانه نمی پرداختند." همانطور که ملاحظه می شود مارکس نیروهای چپ در پارلمان فرانکفورت را که به جای اقدام به مبارزه مسلحانه، انرژی خود را در آن پارلمان صرف اتخاذ این یا آن تصمیم نمودند به باد انتقاد گرفت و لنین کار چپ های فرانکفورت را "یاوه سرائی" می نامد.

در سراسر کتاب "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" که مطالب فوق از آنجا نقل قول شد، به روشنی می توان تأکید لنین بر ضرورت تسلیح پرولتاریا و سازمان دادن مقاومت مسلحانه آنها در جهت تدارک قیام و در همین رابطه مبارزه او با منشویک ها و دیگر نیروهای اپورتونیست و سازشکار را در روسیه مشاهده کرد. مثلاً به منظور نشان دادن اهمیت این موضوع وی به تشریح تفاوت بین تاکتیک نیروهای سیاسی طرفدار بورژوازی و پرولتاریا می پردازد، و در این زمینه از مسایلی سخن می گوید که با توجه به این که طرز تفکر و برخورد اپورتونیستهای وطنی ما در آنها به خوبی جلوه گر است، شدیداً جالب و آموزنده می باشند. او می نویسد: "بورژوازی به پرولتاریا می گوید: انقلاب ما، انقلاب همگانی است. به این جهت تو به مثابه یک طبقه خاص باید به مبارزه طبقاتی خود اکتفاء کنی. باید به نام "عقل سلیم" عمده توجه خود را به اتحادیه های حرفه ای و علنی نمودن آنان معطوف داری - باید همانا این اتحادیه های حرفه ای را مهمترین مبنای تربیت سیاسی و تشکل خود محسوب داری... باید رهبرانی را ترجیح دهی که می خواهند "رهبران عملی جنبش سیاسی و واقعاً موجود طبقه کارگر باشند..."

سوسیال دموکراسی به پرولتاریا می گوید: انقلاب ما انقلاب همگانی است - به این جهت تو باید به مثابه پیشروترین طبقات و یگانه طبقه تا به آخر انقلابی مساعی خود را صرف آن نمائی که نه تنها به جدی ترین طرز در آن شرکت کنی بلکه رهبری آن را نیز به عهده خود گیری. به این جهت تو نباید خود را در چهار دیوار مبارزه طبقاتی به مفهوم محدود آن و به خصوص به مفهوم یک جنبش حرفه ای، محدود نمائی بلکه بر عکس باید بکوشی که حدود و مضمون مبارزه طبقاتی خود را به حدی وسعت دهی که نه فقط تمام وظایف انقلاب فعلی دموکراتیک و همگانی روس، بلکه وظایف انقلاب سوسیالیستی آتی را نیز در بر گیرد. به این جهت تو بدون این که جنبش حرفه ای را نادیده بگیری و بدون اینکه از استفاده از کوچکترین میدان فعالیت علنی امتناع نمائی، باید در عصر انقلاب - وظایف قیام مسلحانه، تشکیل ارتش انقلابی و حکومت انقلابی را به مثابه یگانه طرق نیل به پیروزی کامل مردم بر تزارسم و به کف آوردن جمهوری دموکراتیک و آزادی واقعی سیاسی در درجه اول اهمیت قرار دهی."

در مقاله "درسهای قیام مسکو" نیز که در تاریخ ۲۹ اوت سال ۱۹۰۶ به چاپ رسید، لنین باز بر روی وظایف خاص کمونیستها در دوران انقلاب تأکید می کند. وی می نویسد: "بالا بردن سطح آگاهی توده ها کماکان بنیان و مضمون اصلی تمام فعالیت ما خواهد بود. ولی در عین حال فراموش نکنیم که لحظاتی نظیر آنچه که فعلاً روسیه می گذراند وظایف ویژه و خاصی را به این وظیفه عمومی، دائمی و اساسی علاوه می نماید. با استناد بیهوده به وظایفی که گویا در هر شرایط و زمانی برای ما ثابت و لاتغییرند، از زیر بار این وظایف مخصوص زمان و این وظایفی که مختص به شکل های فعلی مبارزه است شانه خالی نکنیم تا به عالم نمایان و کوتاه نظران مبدل نگردیم. (تأکیدات از نویسنده این سطور).

در ایران، نیروهای به اصطلاح مارکسیست - لنینیست (نیروهائی که از دیر باز به نام چپ شناخته می شوند ولی عملاً با رفتار و کردارشان راست را نمایندگی می کنند - و این البته نه فقط شامل نیروهای چپ نمای مقیم خارج بلکه آن دسته از نیروهای ظاهراً چپ در داخل ایران نیز هست که قلم خود را عمدتاً علیه نظرات انقلابی

کمونیست های راستین فدائی و راه و روش مبارزاتی آنها به کار می برند)، اگر چه سخنانی از لنین را تکرار می کنند، اما آموزش او مبنی بر سازماندهی مسلح کارگران جهت تدارک قیام را کاملاً به فراموشی می سپارند. اما مگر این نیروها خود را طرفدار اندیشه های لنین قلمداد نمی کنند؟ مگر علیرغم تفاوت شرایط جامعه روسیه با ایران با الگو برداری از انقلاب روسیه مطرح نمی کنند که کارگران ما هم باید همان راه روسیه را بروند و راه قیام مسلحانه را پیش پای آنها می گذارند؟ بسیار خوب، پس چرا آموزش های لنین را برای تدارک آن قیام در شرایط انقلابی کنونی ایران به کار نمی گیرند و در مورد آن تبلیغ نمی کنند؟ یا شاید وقتی آنها از قیام صحبت می کنند منظورشان قیامی از نوع قیام خود به خودی و در نتیجه محکوم به شکست بهمن ۱۳۵۷ است؟ در چنین صورتی حق با آنهاست چون مسلماً چنان قیامی تدارک هم لازم ندارد. ولی اگر از قیام مسلحانه ای صحبت می کنند که مورد نظر لنین بود و هدفش به قدرت رساندن کارگران، پس چرا حتی از ضرورت تدارک برای آن (به شیوه لنین) سخنی هم به میان نمی آورند؟

بر بستر تبلیغاتی که نه فقط از طریق اپوزیسیون رفرمیست بلکه در طی سالیان طولانی از طرف ضد انقلاب چه در داخل ایران در نشریات رسمی جمهوری اسلامی و چه توسط جیره خوارانش در خارج از کشور علیه خط مشی چریکهای فدائی خلق ایران به راه انداخته شده، نیروهای رفرمیست مذکور با آسودگی خاطر هر نوع تبلیغ برای مبارزه مسلحانه و هر گونه صحبت از ضرورت مبارزه مسلحانه و یا سازماندهی مقاومت مسلحانه توده ها حتی در شرایط انقلابی کنونی را با انگ "مشی چریکی" که گویا "میخ تابوت" اش را هم سالهاست که کوبیده اند، مردود اعلام می کنند. تحت چنین پوششی آنها به واقع سدی بین خود با هر نوع مبارزه مسلحانه ایجاد کرده اند و با خیال راحت بدون این که ظاهراً کسی متوجه شود حتی در زمینه کار تبلیغی نیز از زیر بار وظیفه ای که یک نیروی معتقد به مارکسیسم - لنینیسم در یک دوره انقلابی به عهده دارد سرباز می زنند. متأسفانه عدم اطلاع کافی نیروهائی از چپ از آموزش های لنین در رابطه با تبلیغ و انجام اقدامات عملی جهت تدارک قیام نیز در خدمت تسهیل کار چنین اپورتونیسمی قرار می گیرد.

نیروهای رفرمیست مذکور که سعی دارند به عنوان طرفدار طبقه کارگر شناخته شوند و علیرغم تفاوت ساختار اقتصادی - اجتماعی ایران با روسیه، به کارگران می گویند که رهائی شما در گرو قیام مسلحانه توده ای است و راه انقلابی تدوین شده توسط چریکهای فدائی خلق را مردود می شمارند، علیرغم دیدن کارگران و دیگر توده های کارد به استخوان رسیده ایران در صحنه مبارزه سیاسی کنونی در سراسر کشور، در شرایطی که این توده با هزار زبان از ضرورت مسلح شدن و مبارزه مسلحانه با دشمنانشان سخن گفته، آن را فریاد زده و هر جا امکان می یابند خود به چنین مبارزه ای دست می زنند، نه فقط از ضرورت تدارک برای قیام سخن نمی گویند، بلکه گوئی که انقلابی در جامعه ایران جاری نیست، مشغول تبلیغ همان راه و روش غیر کار آمدشان هستند که در دوره به قول لنین "آرام" آن را توصیه می کردند، یعنی ایجاد کمیته های اعتصاب و مشابه آن در درون کارخانه ها! گوئی که به قول لنین وظایف برای مبارزین در هر شرایط و زمانی ثابت و لاتغییرند و چیزی به نام "وظایف مخصوص زمان" منطبق با شکل هائی از مبارزه که در شرایط خاصی لازم می آیند، وجود ندارد و لنین بیهوده از "عالم نمایان و کوتاه نظران"ی صحبت می کند که از انجام چنین وظایفی شانه خالی می کنند!

می بینیم که رفرمیست های ایرانی که نام مارکسیست - لنینیست روی خود نهاده اند به هیچوجه حاضر نیستند از بلشویک ها آموخته و رفتار و کردار بلشویک وار داشته باشند. برعکس، نشان می دهند که از نوع منشویک ها و رفرمیست های روسیه هستند که مورد خطاب و سرزنش لنین قرار داشتند. گوئی لنین خطاب به آنها بود که به کنایه می گفت "یا لابد من اشتباه می کنم؟ نکند انقلاب هنوز آغاز نشده است؟ نکند لحظه برآمد آشکار سیاسی طبقات هنوز فرا نرسیده است؟ نکند جنگ داخلی هنوز رخ نداده و نکند هنوز وقت آن فرا نرسیده که نقد سلاح، جانشین، وارث، حامل و عامل الزامی و ناگزیر سلاح نقد گردد؟" این نیروها در مقابل

واقعیت های آشکار جامعه ایران که آغاز انقلاب و جریان داشتن آن در جامعه در حال حاضر امر محرز است، یا باید اساساً جریان انقلاب در جامعه ایران را انکار نمایند و بگویند هنوز دوره انقلاب فرا نرسیده است و تفسیر افلاطونی از "موقعیت انقلابی" ارائه داده و بهانه هائی بتراشند، و یا سکوت کنند. مثلاً سازمان فدائیان (اقلیت) در نوشته ای تحت عنوان "بحران انقلابی و رشد اعتراضات در اشکال تعرضی و قهری"، گوئی که شاهد خیزش ناگهانی توده وسیعی از مردم ایران با شعارهای انقلابی خود و به طور برجسته شعارهائی در نفی حاکمیت موجود در دیماه و بعد از آن تا زمان نوشته شدن مقاله شان (به تاریخ ۲۸ اسفند ۱۳۹۶) نبودند، با این عنوان که "در مراحل ابتدایی بحران انقلابی هستیم و اکثریت بزرگ توده‌ها هنوز به فعالیت انقلابی روی نیاورده‌اند"، وجود موقعیت انقلابی در ایران را نفی می کند. می نویسند که: "در همین اعتراضات دهمه‌ماه نیز که شعارهائی با محتوای "سرنگونی نظام سیاسی حاکم" سر داده شد و مراکز دولتی و مذهبی مورد تهاجم قرار گرفتند، دیدیم که معترضان اغلب از جوانان بیکار بودند... اما در اعتراضات کارگری (یا دیگر گروه‌های اجتماعی) می‌بینیم که شکل اعتراضی کارگران این‌گونه نیست. در این اعتراضات هرگز شعارهائی با مضمون "مرگ بر جمهوری اسلامی" داده نشده است." سازمان مزبور به این ترتیب (گوئی "جوانان بیکار" همان ارتش ذخیره کار نیستند و یا گویا در جریان قیام‌های توده ای دیماه کارگران در خانه نشسته بودند و در آن قیام‌ها شرکت نداشتند!!) عملاً شرکت کارگران و به طور کلی اردوی کار در تظاهرات و قیام‌های قهرآمیز توده ای در دیماه را انکار نموده و فریادهای رسای مرگ بر جمهوری اسلامی آنها را نشنیده می گیرد. البته این سازمان دیگر نمی گوید که اگر اعتراف کند که کارگران ایران در تظاهرات توده ای دیماه با حرارت هر چه تمامتر مرگ بر جمهوری اسلامی را فریاد زده اند، این امر چه وظیفه ای در مقابل فعالین این سازمان قرار می دهد؟ و به عبارت دیگر سر دادن چنان شعاری از طرف کارگران ایران باعث انجام کدام کار مبارزاتی از طرف آنها می گردد؟! یا شاید به این دلیل چنین اتهامی به کارگران آگاه، مبارز و شجاع ایران می زنند که آنها را مثلاً مسئول رخوت سیاسی کنونی نیروهای مدعی طرفداری از طبقه کارگر همچون خود در خارج از کشور قلمداد کنند! در هر حال در ادعای سازمان فدائیان (اقلیت) این انتظار نهفته است که گویا کارگران باید با دست گرفتن پلاکاردهائی که نام، محل و مشخصات کارخانه یا مؤسسه تولیدی ای که در آن کار می کنند، روی آن‌ها نوشته شده است به خیابان بیایند و در صف متحد، شعار مرگ بر جمهوری اسلامی بدهند. اما، آیا چنین انتظاری نه فقط از کارگران ایران بلکه در شرایط مشابه از کارگران هر کشور دیگری بجاست؟ این مگر اعلان جنگ به حکومت بدون آمادگی برای جنگ با آن نیست؟ آیا "اقلیت" حاضر است که کارگران ایران را به مقابله مسلحانه با جمهوری اسلامی فرا خواند؟ باید توجه داشت که دادن شعار مرگ بر جمهوری اسلامی در یک تظاهرات عمومی توده ای که کارگران هم در آن شرکت می کنند یک چیز است و انجام تظاهراتی از آن نوع با نام و مشخصات این یا آن کارخانه که کارگران معینی در آنجا کار می کنند، چیزی دیگر. خیلی از کارگران روسیه چه در انقلاب ۱۹۰۵ و چه در انقلاب فوریه مسلح بودند و با سنگربندی در خیابان و یا دست زدن به عملیات چریکی (که در آن زمان تاکتیک جدیدی بود) به مقابله مسلحانه با نیروهای مسلح تزار می پرداختند. چرا "اقلیت" به هنگام الگو برداری از انقلاب در روسیه این بخش از حرکت کارگران را نمی بیند؟ و چرا بر رهنمودهای حزب بلشویک به کارگران در این حوزه پرده ساتر می کشد؟

در جامعه ما امروز گروه‌های اجتماعی مختلف یا به عبارت دیگر طبقات مختلفی هستند که در میدان مبارزه سیاسی حضور به هم رسانده اند، و آنچه ما امروز در جامعه شاهدیم همان "برآمد آشکار سیاسی طبقات" می باشد که لنین از آن صحبت کرده است. می دانیم که مارکس در شرایط جوامع اروپا در دوره خود و حتی لنین در روسیه استبدادی در ۱۹۰۵، از "تیرباران افراد غیر مسلح" توسط حکومت‌ها یعنی از اقدامات خونین آشکار آنها علیه توده‌ها به عنوان جنگ داخلی ستمگران علیه ستمدیدگان یاد می کنند. در این معنا به واقع ما در ایران از دیر باز شاهد جنگ داخلی می باشیم. اما اکنون وضع آشکارتر از آن است که کسی بتواند انکار کند که

در ایران تحت سلطه، یک جنگ داخلی آشکار و کاملاً شدید بین جمهوری اسلامی و مردم جریان ندارد؟ آیا به عنوان نمونه مقابله نیروهای مسلح رژیم با کارگران هپکو و آذر آب در اراک، شلیک گاز اشک آور و ضرب و شتم این کارگران قبل از دیمه نشان یک جنگ داخلی نبود؟ و بعد در خود دیمه آیا قیام های قهر آمیز کارگران و دیگر گروه های اجتماعی تحت ستم، به معنی جنگ آنان با دشمنانشان نبود؟ آیا جنگ آشکار در اویش، کشاورزان اصفهان، مردم اهواز، کازرون و... رویدادهای خونین دیگر و ضرب و شتم کارگران و اقدامات ضد انقلابی هر چه شدید تر و قهر آمیز تر رژیم علیه کارگران مبارز و دیگر توده های مردم که در جلوی چشم همگان جریان دارد به جز جنگ بین نیروهای انقلابی پیشبرنده جامعه و نیروهای ارتجاعی و عقب گرا، بین استعمار شده ها و استثمارگران، بین ستمدیدگان با ستمگران و به طور کلی بین مردم تحت سلطه و ستم ایران با دشمنان طبقاتی خود چه معنا و نام دیگری می تواند داشته باشد؟

لنین درست در شرایط مشابه که بحث بر سر جنگ داخلی در روسیه (۱۹۰۵) می باشد به صراحت مطرح می کند که: "به اطراف خود نگاه کنید. سر خود را از پنجره کابینه کار خود بیرون بیاورید تا بتوانید به این سئوالات پاسخ دهید. مگر خود حکومت اکنون با تیرباران های دسته جمعی افراد مسالمت جو و بی اسلحه در همه جا، جنگ داخلی را شروع نکرده است؟..." و بعد می گوید: "کسی که در لحظه کنونی نمی خواهد به حکومت مطلقه و به ارتجاع حمله کند، کسی که خود را برای این حمله حاضر نمی کند، کسی که این حمله را تبلیغ نمی کند - آن کس بیهوده نام طرفدار انقلاب روی خود می گذارد." این سخن را امروز می توان در مورد نیروهای سیاسی رفرمیست در ایران که به بهانه های مختلف و از جمله گویا "نا آگاهی کارگران" حتی به تبلیغ ضرورت حمله به جمهوری اسلامی نمی پردازند به کار برد. تصویری که اینان از لنین ارائه می دهند، لنینی است که گویا همچون خود اینان مخالف دست زدن به سلاح بوده است. ولی لنین واقعی در شرایطی که جامعه در دوران انقلاب به سر می برد، از ضرورت "سرکوب بی رحمانه ضد انقلاب" سخن می گوید، از ضرورت "رساندن اسلحه به کارگران" حرف می زند. و خطاب به نیروی های سازشکار و رفرمیست که در آن شرایط مثلاً مطرح می کردند که "ترویج توده ای برنامه دموکراتیک قادر به ایجاد شرایط اجتماعی و روحی لازم برای قیام مسلحانه همگانی است" (اشاره به نوشته استرووه، رهبر حزب بورژوائی مشروطه طلب)، در حالی که می گوید "انقلابی گری مبتذل نمی فهمد که حرف هم عمل است"، اما روی این امر پای می فشارد که: "وجه تمایز لحظه انقلاب با لحظات تهیه و تدارک معمولی و عادی تاریخی همین است که در این لحظه حالت روحی، هیجان و اعتقاد توده باید در عمل متظاهر گردد و متظاهر هم می گردد... وقتی لحظه انقلاب فرا رسید، وقتی "روبنای" کهن جامعه از هر طرف شکاف برداشت، وقتی که بر آمد سیاسی آشکار طبقات و توده ها که در کار ایجاد روبنای جدیدی برای خود هستند صورت واقعیت به خود گرفت، هنگامی که جنگ داخلی آغاز شد - آنوقت به شیوه گذشته، به "حرف" اکتفاء نمودن و در عین حال برای پرداختن به "عمل" شعار صریح ندادن و شانه خالی کردن از عمل با استناد به "شرایط روحی" و "تبلیغات" به طور کلی، معنایش جمود فکری، رخوت و دراز گوئی یا به عبارت دیگر خیانت به انقلاب و عهد شکنی و خیانتکاری در آن است. یاهو سران بورژوا دموکرات فرانکفورت نمونه تاریخی فراموش نشدنی یک چنین خیانت یا کند ذهنی آمیخته با دراز گوئی هستند." (دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک)

مسلماً نیازی به ذکر این نقل قول ها نبود اگر نیروهای سیاسی ایرانی مدعی دفاع از منافع طبقه کارگر خود را پیرو اندیشه ها و تعالیم لنین معرفی نکرده و تحت این عنوان به نوبه خود به اشاعه تفکرات رفرمیستی در جنبش نمی پرداختند. بفرمائید! اگر می گوئید که راه انقلاب ایران "قیام مسلحانه" می باشد در شرایطی که جامعه ایران همچون روسیه سال ۱۹۰۵ یک دوره انقلاب را از سر می گذراند، پس به سبک لنین برای آن تدارک بینید! و اگر در خارج از کشور هستید و امکان عملی برای چنین تدارکی را ندارید ضرورت سازماندهی مسلح

کارگران و دیگر ستمدیدگان را یادآور شده و این ضرورت را با همه توان تبلیغ کنید و روشنفرکان و کارگران انقلابی در ایران را به انجام چنین کاری فرا خوانید. این راه "مستقیم" تدارک برای قیام را با کارگران مبارز ایران در میان بگذارید. اما رفرمیست های وطنی ما این راه را با بهانه های حیوانانه و از جمله ترساندن مردم از مبارزه مسلحانه و مشخصاً از جنگ و گسترش خشونت رد می کنند. در حالی که لنین در شرایط انقلابی سال ۱۹۰۵ در روسیه از قول مارکس می گوید "انقلاب لکوموتیو تاریخ است. انقلاب جشن ستمکشان و استثمار شوندهگان است"، و اضافه می کند که "توده مردم هیچگاه نمی تواند مانند زمان انقلاب آفریننده فعال نظامات اجتماعی نوین باشند... ولی رهبران احزاب انقلابی نیز در چنین مواقعی باید وظایف خود را در مقیاس وسیعتر و با تهوری بیشتر طرح کنند." (دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک). وی در همان کتاب یاد آور می شود که: "ما خائن و عهدشکن در انقلاب خواهیم بود اگر از این انرژی مخصوص به جشن توده ها و از این شور انقلابی آنان برای یک مبارزه بی رحمانه و فداکارانه به منظور دسترسی به راه مستقیم و قطعی استفاده ننمائیم." در پی چنین نظرات و تفکرات انقلابی بود که در شرایطی که موقعیت انقلابی در جامعه روسیه هنوز کاملاً اوج نگرفته و هنوز معلوم نبود جامعه به چه سمتی روان است و حتی حرکت انقلابی بزرگی چون شورش در رزمناو پوتمکین هم به وجود نیامده بود، کنگره سوم حزب بلشویک در کنار قطعنامه هائی که برای ارتقای آگاهی کارگران و متشکل کردن آنها تنظیم می نمود این قطعنامه مشخص را نیز صادر می کند: "با توجه به این که حکومت تزار" باندهای سیاه تشکیل می دهد و به طور کلی تمام عناصر مرتجع غیر آگاه و یا آنهائی را که کینه نژادی و مذهبی کور ساخته بر ضد انقلاب بر می انگیزد"، کنگره "مقرر می دارد که به تمام سازمانهای حزبی دستور داده شود: ... بر ضد تعرض باندهای سیاه و به طور کلی تمام عناصر مرتجعی که از طرف دولت هدایت می شوند، سازمان مقاومت مسلحانه تشکیل دهند." (نقل قول های فوق از کتاب "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" می باشند). به راستی نیروهای به اصطلاح مارکسیست - لنینیست، این نیروهای به واقع رفرمیست مدعی طرفداری از طبقه کارگر در ایران، در مقابل این قطعنامه انقلابی و کل آموزش ها و سفارشات لنین چه دارند که بگویند؟

کدام جانشین برای جمهوری اسلامی؟

موضوع مهم دیگر که به انقلاب کنونی ایران مربوط است ترسیم یک آلترناتیو واقعی و به عبارتی دیگر شناساندن نوع حکومتی است که برای تحقق خواسته های توده ها باید جانشین جمهوری اسلامی گردد. وظیفه تئوریزه کردن این امر بر عهده نیروهای پیشرونی قرار دارد که خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و تحقق خواستههای برحق و انقلابی توده های به پا خاسته می باشند. لذا در شرایطی که توده ها حاکمیت کنونی را نفی و به لزوم استقرار حکومت و نظم جدید پی برده اند، باید به طور کاملاً روشن و صریح این امر که چگونه حکومتی می تواند پاسخگوی نیاز های جامعه ایران باشد به توده ها توضیح داده شود و همچنین به آنها گفته شود که چگونه می توان به چنان حکومتی دست یافت.

در تعیین حاکمیتی که واقعا مدافع منافع اکثریت آحاد جامعه باشد در رابطه با نیروهائی که به نام چپ شناخته می شوند، این بحث مطرح است که اگر قرار به برخوردی جدی است هم باید شرایط تحقق آن حاکمیت معلوم شود و هم چگونگی دست یابی به آن پیشاپیش باید ترسیم گردد. برخی از برقراری حکومت شورائی صحبت می کنند بدون آن که ماهیت طبقاتی این حکومت و نقش کارگران در آن را با وضوح بیان کرده و راه های عملی رسیدن به این حکومت را تعیین و روشنی بخشند. آنهم در شرایطی که شکل شورائی داشتن یک حکومت الزاماً به معنی کارگری و انقلابی بودن آن نیست. کسانی هم هستند که مشخصاً از برقراری یک حکومت سوسیالیستی و سپردن قدرت به دست شوراهای (البته بدون ارائه درک روشنی از شوراهای) سخن می گویند. همانطور که می دانیم شوراهای کارگری و برقراری حکومت شورائی سوسیالیستی دست آورد پرولتاریای

روسیه می باشد. اما اغلب کسانی که در ایران از انقلاب سوسیالیستی و شورائی صحبت می کنند همانها هستند که حتی تصور تسلیح کارگران را هم به خود راه نمی دهند و عملاً هم نقشی برای روشنفکران انقلابی در این زمینه قابل نیستند. آنها یا نمی دانند و یا به روی خود نمی آورند که اگر منظور از شوراها کارگری، همان است که مثلاً در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه وجود داشتند، آن شوراها با وجود کارگران مسلح و سربازان مسلح بر پا شدند. اساساً بدون مسلح بودن شوراها کارگری در روسیه، آنها به راحتی از طرف نیروی سرکوب دشمن قلع و قمع می شدند. (مطالعه مطلبی تحت عنوان "در صدمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر، پیش به سوی اکتبری دیگر" از نویسنده این سطور نیز می تواند اطلاعاتی در این زمینه به خوانندگان ارائه دهد). بنابراین این دسته در درجه اول باید بگویند که شوراها مورد نظرشان کی و در چه پروسه ای می تواند مسلح شوند و نقش نیروهای روشنفکر به مثابه نیروی آگاه در این زمینه چیست؟

اما از موضوع فوق که بگذریم، باید بدانیم که تعیین جایگزین برای جمهوری اسلامی قبل از این که امری نظری باشد یک امر کاملاً عملی است. بلشویکها در سال ۱۹۰۵ در مقابل کسانی که بر سوسیالیستی بودن انقلاب روسیه اصرار می ورزیدند، ضمن متذکر شدن این امر بدیهی که سوسیالیسم را طبقه کارگر باید در کشور بر پا کند و "آزادی کارگران فقط به دست خود کارگران می تواند انجام گیرد"، وجود طبقه کارگر متشکل و آگاه به منافع طبقاتی خود را از شروط اصلی برپائی سوسیالیسم در جامعه خود به حساب می آوردند. با توجه به این که در جریان انقلاب ۱۹۰۵ نیروهای مخالف بلشویک ها مرحله انقلاب را سوسیالیستی می خواندند، لنین در پاسخ به آنها می گفت: "صدها هزار کارگر را در تمام روسیه متشکل کنید ببینیم، حسن نظر نسبت به برنامه خود را در بین میلیونها کارگر تعمیم دهید ببینیم! سعی کنید این کار را انجام دهید و تنها به جملات پر سر و صدا ولی تو خالی آنارشیستی اکتفا نوزید، آنوقت فوراً خواهید دید که عملی کردن این تشکل و بسط این فرهنگ سوسیالیستی منوطست به اجرای هر چه کاملتر اصلاحات دموکراتیک."

شکی نیست که شرایط کنونی جامعه ایران به لحاظ ساختار اقتصادی - اجتماعی بسیار متفاوت از جامعه روسیه در سال ۱۹۰۵ می باشد. اگر در روسیه بورژوازی خود در مقابل حکومت تزار قرار داشت و بلشویک ها آن را متفق موفقی خود به حساب می آوردند، در جامعه ما کارگران تنها با خلع ید از سرمایه داران می توانند انقلاب را به پیش ببرند و تنها با نابودی سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران (که بزرگترین ویژگی آن وابستگی اش به امپریالیسم می باشد) امکان رهائی طبقه کارگر و تحقق خواستههای ستمدیدگان در ایران وجود دارد. اما این واقعیت ذره ای از اهمیت آموزش لنین که تعیین مرحله انقلاب یک امر عملی و در ارتباط با واقعیت های عینی است در ارتباط با بحث چه حکومتی باید جانشین جمهوری اسلامی گردد، نمی کاهد. ببینیم امر عملی بودن مرحله انقلاب در جامعه ما به چه معناست.

انقلاب دموکراتیک پیش در آمد انقلاب سوسیالیستی در ایران!

به گونه ای که چریکهای فدائی خلق از دیر باز از زبان رفیق مسعود احمدزاده مطرح کرده اند، عصر انقلابات دموکراتیک با رهبری های بورژوائی یا احياناً خرده بورژوائی، در سراسر جهان دیگر به سر آمده است و در ایران نیز انقلاب تنها با رهبری طبقه کارگر می تواند به پیروزی برسد. رفیق مسعود از لزوم انقلاب دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر صحبت می کند. با این حال وی با وفاداری به آموزش لنین و وقوف به این امر که مرحله انقلاب دقیقاً مشروط به فاکتورهای عملی است، مطرح می کند که انقلاب در ایران یا عام ترین شعارها و برنامه های دموکراتیک شروع می شود و پرولتاریا در جریان یک مبارزه مسلحانه انقلابی توده ای خود را متشکل و قدرتمند می سازد؛ و در این روند است که باید توانائی تأمین هژمونی خود بر اقشار خرده بورژوازی را به دست آورد. بنابراین وقتی کارگران در شرایط و فضائی که رشد مبارزه مسلحانه در جامعه به وجود می آورد امکان

متشکل شدن در ارگان های صنفی و انقلابی خود را یافته (و حتی موفق به ایجاد حزب واقعی طبقه کارگر گردیدند) در این صورت قادر به پیشبرد انقلاب در جهت تحقق جامعه دلخواه خود یعنی سوسیالیسم خواهند شد. اگر چنین پروسه ای طی شود آنگاه مسیر انقلاب دیگر نه مسیر یک انقلاب دموکراتیک بلکه انقلاب سوسیالیستی خواهد بود. به همین خاطر باید گفت که بر اساس نظرات چریکهای فدائی خلق، طبقه کارگر در ایران، انقلاب سوسیالیستی خود را با دست زدن به انقلاب دموکراتیک آغاز می کند و در پروسه انقلاب می کوشد خود را متشکل و قدرتمند ساخته، فرهنگ سوسیالیستی را در جامعه اشاعه دهد و به طور کلی توانائی انجام انقلاب سوسیالیستی را به دست آورد.

بنابراین در مقابل این سؤال که طبقه کارگر ایران چه حکومتی را باید جایگزین دولت بورژوائی (در شرایط کنونی دولت بورژوائی جمهوری اسلامی) سازد، تنها پاسخ علمی و عملی پاسخی است که مطرح می کند: حکومتی که طبقه کارگر در رأس آن قرار داشته باشد.

اما همه مسأله در ایران بر سر آن است که چگونه می توان رهبری طبقه کارگر را در انقلاب تأمین نمود. به عبارت دیگر طبقه کارگر ایران در چه پروسه ای می تواند به عنوان طبقه آگاه به منافع طبقاتی خود متشکل شده و توانائی اشاعه و بسط فرهنگ سوسیالیستی را در جامعه کسب کرده و انقلاب را رهبری نماید. تجربه روسیه به طور مشخص نشان می دهد که انقلابیون کمونیست با کار در تشکل های کارگری (در اتحادیه ها و غیره) و همچنین شرکت در محافل کارگری و در آمیختن با کارگران، از نزدیک در جریان مبارزه آنها قرار گرفته، برای پیشبرد آن مبارزات رهنمودهای عملی داده و در عین حال با پخش اعلامیه و نشریات آگاه گرانه سعی می کردند آگاهی سوسیالیستی را به میان کارگران برده و آنها را متشکل نمایند. اما همانطور که می دانیم در ایران سلطه یک دیکتاتوری بسیار شدید و قهر آمیز، اساساً امکان ایجاد تشکل کارگری در هیچ شکلی را به کارگران ما نمی دهد. در کارخانجات و همه مؤسسات و مراکز تولید نیروهای امنیتی حضور دارند و شدیداً مواظبت که هیچ حرکت مبارزاتی در میان کارگران شکل نگیرد. در تمام طول عمر رژیم جمهوری اسلامی کارگران ما قادر نبوده اند حتی در تعدادی محدود محفل های مبارزاتی علنی بین خود به وجود آورند. حتی در آنجا هم که کارگران سعی در ایجاد سندیکا نمودند با یورش پلیس و زندان و شکنجه مواجه شدند. بنابراین در شرایط دیکتاتوری که کارگران از وجود تشکل های صنفی خود محرومند و حتی ایجاد محافل علنی کارگری هم امکان پذیر نمی باشد، پس روشنفکران کمونیست هم قادر به انجام کارهای مبارزاتی از آن نوع نیستند که سوسیال - دموکرات های روسیه با برخورداری از ابزارهای لازم (اتحادیه و محافل کارگری)، به طور مؤثر و راه گشا انجام می دادند. این واقعیات به روشنی خود گویاست که مسیر بردن آگاهی سوسیالیستی از طرف روشنفکران کمونیست به میان طبقه کارگر در جامعه تحت سلطه ایران که دیکتاتوری خشن بر آن حاکم است، نمی تواند همان مسیر و راهی باشد که بلشویک ها در روسیه طی کردند.

اما نیروهای فرمیست مدعی دفاع از طبقه کارگر در ایران، بی اعتنا به تفاوت شرایط جامعه روسیه با ایران تحت سلطه امپریالیسم هنوز پا گذاشتن در جای پای سوسیال - دموکرات های روسیه را راه متشکل کردن کارگران ایران جا می زنند. آنها از ایجاد به اصطلاح کمیته های اعتصاب در کارخانجات و محیط های کارگری صحبت می کنند که همانطور که تجربه هم نشان داده حتی اگر بتوانند به وجود آیند به هیچوجه در شرایط دیکتاتوری ذاتی سیستم سرمایه داری وابسته حاکم بر جامعه ایران، امکان رشد و ادامه کاری و تأثیرگذاری لازم را ندارند. در نتیجه از این طریق قطعاً امکان بردن آگاهی سوسیالیستی به میان کارگران ایران و فراهم کردن شرایط برای تشکل یابی طبقاتی طبقه کارگر ما وجود ندارد.

امروز در شرایطی که کارگران مبارز و دیگر توده های مردم در هر گوشه از جامعه، رهائی از شرایط بسیار ظالمانه کنونی را فریاد می زنند بسیاری به درستی با افسوس مطرح می کنند که حیف که جنبش انقلابی کنونی در ایران دارای یک رهبری انقلابی نیست. البته این واقعیت در نزد نیروهای اپورتونیست به وسیله ای برای اشاعه یأس و ناامیدی تبدیل گشته که بدون آن که نقشی برای خود جهت کمک به ایجاد چنان رهبری انقلابی در جامعه قایل باشند، با عدم باور به توده ها و جریان مبارزات طبقاتی در جامعه که پیشبرنده تاریخ به جلو می باشند، پیشاپیش "شکست سختی" را برای جنبش توده ها پیش بینی کرده اند.

رهبری انقلابی چگونه می تواند به وجود آید؟

اما آیا جنبش انقلابی مردم ما محکوم است که همواره از نبود رهبری انقلابی در رنج باشد؟ آیا راهی هم برای ایجاد چنین رهبری ای وجود دارد؟ چرا این سنوال مطرح نمی شود که در جامعه دیکتاتور زده ایران، رهبری انقلابی چگونه می تواند به وجود آید؟ و نیروهای انقلابی در ایران اکنون چه کار باید بکنند و به چه وظایفی باید جامعه عمل ببوشانند تا زمینه ایجاد رهبری انقلابی را در جامعه به وجود آورند؟

بحث فوق در حقیقت شکل دیگری از بیان این بحث دیرینه است که طبقه کارگر در شرایط سلطه دیکتاتوری امپریالیستی در ایران در چه پروسه ای می تواند متشکل شده و توانائی قرار گرفتن در رأس جنبش توده ها را پیدا نماید؟ اما این بحث امروز در شرایط انقلابی کنونی حاکم بر جامعه به شکل کاملاً عینی و عملی مطرح است. بحث این است که کارگران آگاه و روشنفکران کمونیست در ایران امروز با استفاده از شرایط و امکاناتی که وجود یک موقعیت انقلابی در جامعه به وجود آورده است، باید به کدام شکل از مبارزه به طور عمده دست بزنند و کدام مسیر انقلابی را طی کنند تا راه را برای تأمین هژمونی و رهبری طبقه کارگر در جنبش بگشایند تا این طبقه قادر شود با سرنگونی جمهوری اسلامی حاکمیت سیاسی را در جامعه به دست خود بگیرد!

واقعیت این است که شرایط انقلابی کنونی بهترین فرصت را برای کارگران ایران برای متشکل کردن خود و رفع نقصان مهم جنبش کنونی ایران یعنی فقدان رهبری انقلابی، به وجود آورده است. امروز بسیاری از کارگران ایران تحصیل کرده اند. در میان آنها کارگران کمونیست و آگاه به منافع طبقاتی خود کم نیستند. این کارگران با همراهی روشنفکران صادق و واقعاً کمونیست باید خود را در تشکل های سیاسی - نظامی متشکل کنند تا در درجه اول بتوانند بقاء و ادامه کاری خود را تضمین نمایند. نزدیک به چهل سال مبارزه کارگران و کمونیستها در زیر سلطه جمهوری اسلامی، از یک طرف و همه تجربه های مبارزاتی در گذشته، چه تجربه منفی حزب توده و روشنفکرانی که در دهه سی و اوایل دهه چهل به کار آرام سیاسی بی ثمری مشغول بودند و چه تجارب مثبت انقلابیون مسلح در دهه پنجاه، همه بیانگر آنند که تحت دیکتاتوری حاکم بر جامعه تنها یک تشکل سیاسی - نظامی می تواند امکان و شرایط حفظ و رشد خود را داشته باشد.

در حال حاضر تشکل های سیاسی - نظامی باید وظیفه بردن آگاهی سیاسی به میان کارگران و دیگر توده های تحت ستم ایران، تحلیل اوضاع و احوال جامعه، افشای ترفندها و توطئه های دشمنان مردم، روشنگری در مورد مسایل مختلف جامعه و افشای تبلیغات آنان که چه از طریق رسانه های خود جمهوری اسلامی و چه از طرف رسانه هائی که از خارج، اغلب در پوشش مخالفت با رژیم، پخش می شوند و به طور کلی کار وسیع روشنگرانه و افشاگرانه را با توضیح واقعیت ها با دید علمی مارکسیستی به عهده بگیرند. از طرف دیگر این تشکل های سیاسی - نظامی باید با دست زدن به عملیات مسلحانه علیه دشمن - ضمن انتخاب دقیق سوژه منطبق بر نیازهای شرایط فعلی و روحیات توده ها - و توضیح و تشریح دلایل این عملیات و چشم اندازهای استراتژیکی اعمال انقلابی خود بکوشند حسن نظر توده ها را نسبت به خود جلب کرده، کارگران را به قدرت خودشان آگاه ساخته و از این طریق خود را به کارگران و دیگر ستمدیدگان جامعه بشناسانند. به این نحو آنها خواهند توانست

با جلب اعتماد توده ها نسبت به خود و به دست آوردن حمایت معنوی آنها، زمینه را برای تبدیل این حمایت معنوی به حمایت مادی و در نتیجه برخوردار شدن از انرژی و توان توده ها برای پیشبرد مبارزه برای رهائی، آماده سازند.

نمی توان تردید داشت که تعمیق آگاهی طبقاتی و کمونیستی در میان کارگران و متشکل کردن آنها و همچنین توسعه فرهنگ سوسیالیستی در میان همه ستم‌دیدگان ایران تنها با پیمودن چنین مسیری برای کمونیست های راستین ایران امکان پذیر می باشد. چرا که در چشم انداز این راه امکان سازماندهی توده های انقلابی برای انجام مبارزه مسلحانه در جهت آزاد سازی مناطق وجود دارد و به گونه ای که تجربه درخشان جنبش مسلحانه در گُردستان در جریان قیام بهمن ۱۳۵۷ ثابت نمود از این طریق تحت رهبری کمونیست های راستین نه فقط در خود منطقه ای که به نیروی یک خلق مسلح آزاد شده، بلکه تحت تأثیر قدرت انقلابی و جو انقلابی ایجاد شده توسط این قدرت انقلابی، زمینه های کاملاً مساعدی برای رشد آگاهی طبقاتی و کمونیستی در میان کارگران دیگر مناطق نیز مهیا می گردد. این در عین حال مسیر ساخته شدن حزب طبقه کارگر، یک حزب کمونیست واقعی نیز می باشد.

خلاصه باید گفت که برای پیمودن راه درست انقلاب باید از ساختار اقتصادی - اجتماعی، طبقات موجود در جامعه، چگونگی صف بندی آنها و مسایل مختلف از جمله شرایط سیاسی - اجتماعی و فرهنگ و باورهای توده ها و غیره تحلیل درستی داشت تا بتوان مسیر درستی را در انقلاب پیمود ولی در عین حال درس گیری از تجارب گذشته اکیداً لازم است. بین الگو برداری از انقلابات گذشته و تجربه اندوزی از آن انقلابات، تفاوت بزرگی وجود دارد. اهمیت مطالعه و کسب اطلاعات واقعی از تاریخ گذشته ایران و تاریخ انقلابات در کشورهای جهان به حدی است که اساساً بدون آموختن از تجارب انقلابی گذشته نمی توان راه صحیح انقلاب در کشور خود را به درستی شناخته و طی نمود.

با درک ضرورت مطالعه تاریخ و درس آموزی از آن، در ارتباط با بحث فوق دو نمونه قابل ذکر است. نمونه اول مربوط به تجربه منفی برخورد نیروهای چپ نمای سازشکار در ایران نسبت به مبارزه مسلحانه توده ها در ایران و به خصوص خلق گُرد، بلافاصله بعد از قیام سال ۱۳۵۷ می باشد. در آن زمان مثلاً سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که به دلیل برخورداری از اعتبار چریکهای فدائی خلق واقعی (در حالیکه راه و سنتها و آرمانهای آنها را نفی نموده بود)، نیروی زیادی داشت، اگر قرار بود پیرو یک سیاست انقلابی باشد می بایست و می توانست، هم در کنار مردم مبارز گُرد قرار گرفته و نیروی خود در سراسر ایران را به نفع پیشبرد مبارزه مسلحانه خلق گُرد علیه جمهوری اسلامی به کار گیرد و هم مبارزه سایر اقشار و طبقات خلق چه در شکل مسلحانه و چه غیر آن را برای سرنگونی رژیم تازه به قدرت رسیده جمهوری اسلامی به پیش ببرد. برای این سازمان فرصت های تاریخی دیگری نیز در آن زمان به وجود آمد که برجسته ترین آنها مبارزات خلق تُرکمن و اقدام دهقانان مبارز این منطقه در مصادره زمین های وابستگان به شاه بود. درگیر شدن در این مبارزه و کمک به دهقانان تُرکمن می توانست این سازمان را که عنوان تنها جریان کمونیستی ایران با بار توده ای را با خود حمل می کرد در مسیری قرار دهد که مسیر تداوم و پیشبرد انقلاب (علیرغم شکست قیام بهمن) و برقراری پیوند واقعا مبارزاتی هر چه عمیق تر با کارگران سراسر ایران باشد. در چنین پروسه ای حزب طبقه کارگر نیز می توانست شکل گرفته و رهبری کمونیستی در جامعه تأمین و تضمین گردد.

متأسفانه با قصور در انجام این وظایف انقلابی، طی یک سازشکاری رسوا بین این سازمان و رژیم تازه به قدرت رسیده و هنوز ناتوان جمهوری اسلامی، جنبش دهقانان تُرکمن صحرا توسط رژیم سرکوب شد. در گُردستان نیز پیشبرد مبارزه مسلحانه خلق دلیر گُرد به دست نیروهای خرده بورژوائی چون حزب دموکرات گُردستان ایران و

سازمان زحمتکشان کومه له که این بخش دوم بعداً با بی پرنسیبی کامل بدون این که پیوندی با طبقه کارگر ایران داشته باشد خود را "حزب کمونیست ایران" نامید، افتاد. توده های انقلابی خلق کُرد (پیشمرگه ها) اگر چه در این تشکل های سیاسی قهرمانی ها نموده و با فداکاری های قابل تحسین خود جنبش مسلحانه بزرگی را در کُردستان پیش برده و با حرکت انقلابی خود تجارب انقلابی زیادی در جنبش خلق کُرد و در جنبش سراسر ایران به جا گذاشتند ولی مبارزه جانانه آنان تحت رهبری های خرده بورژوائی و با ضربه بزرگی که دو نیروی سیاسی مذکور در جریان جنگ با یکدیگر به جنبش خلق کُرد وارد کردند، نتوانست تداوم یابد.

نمونه دوم مربوط به مسیری است که از جمله کمونیست های ویتنام طی کرده و موفق به تشکیل حزب طبقه کارگر در آن کشور شدند. راه آنها، راه ایجاد کمیته و هسته های مخفی در کارخانجات نبود بلکه کمونیست های ویتنامی در پروسه شرکت در مبارزات مسلحانه دهقانان و در عمل کمک به آنان برای دست یابی به حقوق حقه خود (زمین) موفق به تقویت خود گشته و توانستند به عنوان یک نیروی انقلابی کمونیست پر قدرت، حسن نظر کارگران را نسبت به خود جلب و در بین آنان محبوبیت به دست آورند. درست در چنین پروسه ای بود که کمونیست های ویتنام امکان پیوند مبارزاتی با طبقه کارگر را یافته و در این مسیر موفق به تشکیل حزب کمونیست شدند. با در نظر داشتن این تجربه می توان دید که در شرایط بعد از قیام بهمین برای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران شرایطی به مراتب مناسب تر از آنچه کمونیست های ویتنام داشتند، آماده بود. سازمان مذکور به خاطر مبارزات درخشان چریکهای فدائی خلق در اوایل دهه پنجاه، هم یک نیروی سیاسی شناخته شده و محبوب در میان توده های وسیعی از مردم حتی در دهکوره ها بود و هم از نیرو و توان لازم برای پیشبرد مبارزات توده ها که با روحیه انقلابی والای خود حاضر به مبارزه انقلابی بودند، برخوردار بود و به طور مشخص هم در میان کارگران سراسر ایران محبوبیت و اعتبار عظیمی داشت. ولی همین سازمان درست در نقطه مقابل و بر خلاف یک جریان راستین کمونیستی، ابدأ خواستار جنگ انقلابی نبود و به همین خاطر به جای پیمودن مسیری مشابه با کمونیست های ویتنام، ظاهراً برای تشکیل حزب طبقه کارگر مشغول ایجاد کمیته و "شورا" در کارخانجات شد.

مسلم است که بحث در اینجا بر سر مبارزه در روستا و بین دهقانان نیست که جامعه امروز ایران در این زمینه بسیار متفاوت از دوره مورد بحث در ویتنام می باشد، بلکه بحث این است که چه تجربه مثبت کمونیستهای ویتنامی و چه تجربه منفی ایران (در اینجا باید از نیروهای سیاسی سازشکار دیگر در جنبش آن دوره هم یاد شود که در رد تئوری مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق بین خود مسابقه گذاشته بودند و نقش تقویت کننده در راست روی های سازمانی که تحت نام فدائی فعالیت می کرد، داشتند) نشان می دهند که برای ایجاد پیوند با طبقه کارگر نباید از تجربه سوسیال دموکرات های روسیه دگم ساخت و راه و روش آنها را که در شرایط روسیه اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست در آن کشور امکان پذیر بوده یگانه شکل ممکن برای ایجاد پیوند با طبقه کارگر وانمود کرد. بحث این است که اگر شرایط در ایران، در آغاز امکان رفتن به میان طبقه کارگر و انجام کار مؤثر ایجاد پیوند با طبقه کارگر را همچون شرایط روسیه دوره لنین به روشنفکران انقلابی نمی دهد می توان این وظیفه اساسی را به شکل دیگری انجام داد. برای کمونیست ها اصل مسأله یافتن مؤثرین شکل مبارزه برای ایجاد پیوند با طبقه کارگر است نه اینکه چنین وظیفه ای را الزاماً باید از همانجائی شروع کنند که در فلان تجربه تاریخی وجود داشته است. به عبارت دیگر اگر ایجاد پیوند با طبقه کارگر برای کمونیست ها یک اصل است، این امر که برای رسیدن به این امر از کجا و چگونه باید شروع کنند، اصل نیست. می دانیم که کمونیست های کوبا و کمونیست پر آوازه انترناسیونالیست، چه گوارای کبیر نیز با پیمودن راه مبارزه مسلحانه توده ای و در این پروسه ایجاد پیوند با طبقه کارگر کوبا، به این امر پاسخ داده و چنین تجربه ای را از خود به جای گذاشتند.

دولت جایگزین جمهوری اسلامی و دو خط مشی!

همانطور که دیده می شود سئوال "رهبری انقلابی در ایران چگونه می تواند به وجود آید" در نظرات چریکهای فدائی خلق به مثابه یک نیروی کمونیست واقعاً معتقد به مارکسیسم - لنینیسم به خصوص در ارتباط با شرایط انقلابی کنونی ایران، پاسخ کاملاً روشن و شفاف و بدون ابهامی دارد (شرح دقیق کامل این امر مهم در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" آمده است). در عین حال می بینیم که این سئوال و پاسخ به آن با موضوع مهم دیگر یعنی دولتی که باید جایگزین رژیم جمهوری اسلامی گردد، در هماهنگی و پیوند کامل قرار دارد. اگر قرار به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و همراه با آن پایان دادن به سلطه امپریالیستها در ایران و نابودی سیستم سرمایه داری وابسته در جامعه می باشد، این امر مهم نه از طریق قیام مسلحانه توده ای (روشن ترین دلیل بر رد آن فقدان رهبری کمونیستی در حال حاضر و عدم امکان ایجاد آن از طریق مسالمت آمیز در شرایط دیکتاتوری حاکم بر ایران می باشد) بلکه از طریق پیمودن راه مبارزه مسلحانه توده ای - به شکلی که در بالا تشریح گردید - امکان پذیر است. تنها با پیمودن این مسیر از طرف کمونیست های صدیق و انقلابی امکان پیوند با طبقه کارگر، تأمین رهبری انقلابی در جنبش وجود دارد و تنها از طریق سازماندهی مسلح توده ها در جریان مبارزه مسلحانه است که راه برای تشکیل "ارتش انقلابی" ای که لنین بر ضرورت ایجاد آن جهت برپائی یک "حکومت انقلابی" پای می فشرد، تسهیل شده و می توان به آن دست یافت. همچنین تنها در این صورت دور نمای یک زندگی سعادت مند انسانی در مقابل کارگران و زحمتکشان محروم و زجرکشیده ایران قرار می گیرد.

بنابراین در مقابل این سئوال که دولت جایگزین جمهوری اسلامی چگونه دولتی باید باشد در میان کسانی که به عنوان چپ شناخته می شوند دو برخورد سیاسی و دو خط مشی در مقابل هم قرار می گیرند. برخورد سیاسی و خط مشی ای که چریکهای فدائی خلق ایران به مثابه یک نیروی کمونیست با وفاداری به اصول مارکسیسم - لنینیسم و آموزش از رهبران کبیر پرولتاریا با اعتقاد به ضرورت جنگ مسلحانه توده ای با دشمن مبلغ آند، و برخورد سیاسی و خط مشی ای که اگر چه مدعی طرفداری از طبقه کارگر و اعتقاد به مارکسیسم - لنینیسم می باشد، بر خلاف آموزش های مارکسیستی حتی در شرایط کنونی نیز که ایران در دوره انقلاب به سر می برد و موقعیت انقلابی در جامعه وجود دارد به فکر انجام حرکتی در جهت ارتش انقلابی برای برپائی حکومت انقلابی نیست. اینها راه انقلاب را قیام مسلحانه ناگهانی توده ها عنوان می کنند، اما گوئی قیام مسلحانه توده ای مورد نظر شان تدارک نیاز ندارد و کارگران نباید از هم امروز برای به دست گرفتن رهبری آن قیام و یا اگر امکان چنین امری نیست حداقل کوبیدن مهر و تأثیر انقلابی خود بر آن قیام خود را متشکل و مسلح کنند. پس در این دوره پر تلاطم و طوفانی در جامعه نیز مبلغ انجام همان توصیه هائی هستند (ایجاد کمیته های اعتصاب و غیره در کارخانجات) که پیش از این در دوره آرام مبلغ آن بودند. اما کدام قیام مسلحانه نیاز به سازماندهی مسلح ندارد؟ آیا اینها در رویای خود انتظار قیام خود بخودی بهمن ۱۳۵۷ را می کشند تا دوباره برای ایفای نقش غیر انقلابی در صحنه حاضر شوند؟ اگر چنین است باید گفت که این انتظار بیهوده است. تاریخ دو بار عین هم تکرار نمی شود.

پاسخ به ندای توده ها، وظیفه نیروهای پیشرو کمونیست!

در شرایط کنونی که جامعه ایران در دوره انقلاب قرار گرفته و موقعیت انقلابی در جامعه وجود دارد جا دارد در همین چهارچوب به وظایفی که در حال حاضر بر عهده نیروهای پیشرو قرار دارد، بپردازیم. لنین مطرح کرده است که "هر موقعیت انقلابی به انقلاب ختم نمی شود". در این حکم نکته ای مهم و اساسی نهفته است و آن این که، برای دست یابی توده های انقلاب کننده به پیروزی دو عامل باید همدیگر را تکمیل نمایند: عامل عینی و

عامل ذهنی. منظور از عامل عینی همانا تغییراتی است که هم در وضعیت توده ها و هم در وضعیت حکومت به وجود می آید و لنین از آنها به عنوان "تغییرات عینی" نام می برد که خود اثبات گر وجود موقعیت انقلابی در یک جامعه می باشند. وی می نویسد که "در چنین شرایطی فقط وقتی انقلاب به وقوع می پیوندد که علاوه بر تغییراتی که در بالا ذکر شد، تغییری ذهنی هم اضافه گردد. یعنی طبقه انقلابی توانائی آن را داشته باشد که به حد کافی از قدرت عملیات توده ای انقلابی برای سرنگونی حاکمیت موجود استفاده بکند. این حاکمیت حتی در شرایط بحران هم به خودی خود سقوط نمی کند، بلکه آن را باید سرنگون کرد. (نقل از "سقوط اترناسیونال دوم"). در ارتباط با قدرت طبقه انقلابی در واقع باید از عامل ذهنی سخن بگوئیم که خود، هم وجود توده هائی با روحیه قوی انقلابی را شامل می شود که برای رسیدن به هدف دست به مبارزات فداکارانه و قهرمانانه زده و مرگ را تحقیر می کنند و هم وجود یک نیروی سیاسی متشکل انقلابی به مثابه پیشاهنگ رهبری کننده عملیات توده ای انقلابی. با ترکیب این دو عامل عینی و ذهنی، انقلاب می تواند به پیروزی دست یابد.

توجه به شرایط مشخص کنونی جامعه ایران، نشان می دهد که تا جایی که موضوع به تغییر در وضعیت توده ها و رژیم بر می گردد این "تغییرات عینی" صورت گرفت است. در رابطه با عامل ذهنی نیز همه مسأله به فقدان یک نیروی سیاسی متشکل انقلابی مربوط می شود والا تا جایی که به توده ها، روحیه والای انقلابی در آنها و داشتن پتانسیل لازم برای انجام مبارزه تا پای جان مربوط است، کمبودی در این زمینه وجود ندارد. واقعیت این است که توده های جان به لب رسیده ایران نه فقط در دیمه با مبارزات قهرمانانه و سلحشورانه خود نشان دادند که برای رسیدن به کار، نان، مسکن، آزادی و استقلال حاضر به هر گونه فداکاری می باشند و عملاً سینه های خود را سپر گلوله های نیروهای سرکوبگر نمودند، بلکه در تداوم تظاهرات و قیام های قهر آمیز خود در دیمه، علیرغم سرکوب های وحشیانه نیروهای داعشی رژیم جمهوری اسلامی به میدان آمده و با حضور مبارزاتی خود و حتی توسل به جنگ خیابانی با این رژیم، عملاً و با فریادی رسا اعلام می کنند که دیگر حاضر نیستند به استثمارگران و ستمکاران خود اجازه دهند که همچنان آنها را بچاپند و زندگی جهنمی ای را بر آنان تحمیل کنند. نشان می دهند که دیگر تحمل وضع کنونی را نداشته و خواهان دگرگونی در نظم اقتصادی - اجتماعی حاکم بر جامعه می باشند. آنها آشکارا - چه با سر دادن شعارهای انقلابی پر معنا و چه با اعمال انقلابی خود - نشان می دهند که راه اصلی دگرگونی و تغییر شرایط نکبت بار حاکم بر زندگی خود را هم که همانا راه انقلاب قهرآمیز می باشد، می دانند.

اگر در جریان انقلاب برای سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، توده های مبارز ما با این فکر که رهبری انقلابی وجود دارد فریاد می زدند "رهبران، ما را مسلح کنید" (و متأسفانه رهبری انقلابی در جامعه وجود نداشت که به این ندا پاسخ دهد)، امروز در قریب به اتفاق تظاهرات و قیام های توده ای که در این یا آن گوشه از کشور رخ می دهد، توده های انقلابی از ضرورت مسلح شدن و توسل به مبارزه مسلحانه علیه دشمنانشان سخن گفته و با شعارهائی نظیر "وای به روزی که مسلح شویم" و یا "می کشم، می کشم آن که برادرم کشت" یا "آتش جواب آتش"، هم ضرورت مسلح شدن و انجام مبارزه مسلحانه و هم آمادگی خود را برای پیشبرد یک مبارزه مسلحانه علیه دشمنانشان اعلام می کنند. توده ها به درستی انتظار دارند که یک نیروی سیاسی انقلابی متشکل، به سازماندهی مسلح آنها بپردازد. اساساً پاسخ دادن به ندای توده ها، آموزش از آنها و حرکت در راستای خواست و نیاز توده ها در جهت تأمین منافع آنان وظیفه تخطی ناپذیر نیروهای سیاسی پیشرو جامعه است و اتفاقاً پاسخ به درخواست کنونی توده های انقلابی در صحنه، امروز وظیفه عمده و اساسی نیروهای آگاه و کمونیست را در جامعه تعیین می کند.

اما اگر در حال حاضر تشکل سیاسی - نظامی شناخته شده قوی و انقلابی ای وجود ندارد که نشان دهد به خواست و ندای توده ها پاسخ مثبت می دهد، خود توده های انقلابی تا آنجا که در قدرت دارند به مبارزه قهر

آمیز با نیروهای مسلح رژیم می پردازند. این توده های به پا خاسته و دلیر در جریان تظاهرات خود در مواجهه با دشمن گاه به پرتاب سنگ و آجر پاره مبادرت می ورزند. گاه به جنگ تن به تن و کتک زدن متقابل نیروهای امنیتی و انتظامی رژیم می پردازند. یا از تاکتیکی علیه نیروهای سرکوبگر استفاده می کنند که از خود آنان آموخته اند (راندن ماشین به سوی مزدوران حکومتی و زیر گرفتن آنها - موردی که در اویش انقلابی در رزم جانانه خود علیه بسیج و پاسداران رژیم به کار بردند). توده انقلابی در مواردی با سلاح گرم به مقابله با دشمن دست می زند (یک مورد از آن در مبارزات کشاورزان اصفهان مشاهده شد) و گاه مبارزه مسلحانه خود علیه نیروهای سرکوبگر را با پرتاب بمب های دستی و یا بمب های آتشزا به میان آنان به نمایش می گذارد که مورد آخر آن در مبارزه قهر آمیز توده های جان به لب رسیده خرمشهر در جلوی چشم همگان قرار گرفت. البته خیرهایی از این دست در رابطه با اقدامات مسلحانه توده ها، در شرایطی که رسانه ها به طور عمده در دست نیروهای متعلق به جبهه ضد انقلاب قرار دارند، کمتر امکان پخش پیدا می کنند. در شرایط کنونی رسانه های ارتجاعی تلاش فراوانی می کنند تا ذهن ها را مشغول مبارزات به اصطلاح مدنی ساخته و ضمن تفتیح قهر انقلابی توده ها رفرمیسم را در جامعه اشاعه دهند. با این حال در ویدئوئی نیز دیدیم که جوانانی که در منطقه ای در پشت صحنه در کمین نیروهای مسلح سرکوبگر رژیم نشسته بودند به هنگام عبور گله ای از آنها، بمب های آتشزا به میانشان پرتاب کرده و ضمن وارد آوردن خسارت به ایشان، آنها را از حرکت باز داشتند. جالب است که این مورد بیانگر یک کار گروهی بود که امید به تداومش را در دلها زنده می کرد. همچنین می دانیم که تظاهرات عمومی مسالمت آمیز مردم و به طور مشخص کارگران چطور با دخالت نیروهای امنیتی و انتظامی وحشی رژیم و اعمال قهر ضد انقلابی آنها علیه تظاهر کنندگان، فوری شکل قهر آمیز به خود می گیرد. در جریان تظاهرات و تجمعات کارگری، در موارد زیادی کار به کتک زدن کارگران توسط آن نیروها و درگیری بین کارگران و نیروهای مسلح رژیم می کشد.

اوضاع در جبهه ضد انقلاب!

امروز شرایطی بر جامعه ایران حاکم است که نه رژیم جمهوری اسلامی به مثابه کانال اصلی سلطه امپریالیستها بر جامعه ایران، علیرغم همه وحشی گری ها و اعمال جنایتکارانه اش قادر است توده ها را از میدان مبارزه کنار زند و نه توده ها در لحظه کنونی از چنان قدرتی برخوردارند که بتوانند بساط این رژیم ننگین دار و شکنجه را در هم کوبیده و خود آن را به زباله دان تاریخ بیافکنند. دشمنان توده های تحت ستم ما از خود جمهوری اسلامی گرفته تا امپریالیستها (همراه با نیروها و رسانه های وابسته به آنها)، این استثمارگران و ستمکاران جنایتکار و وحشی، اکنون که حاکمیت خود و سیستم ظالمانه سرمایه داری را با خیزش توده های انقلابی در خطر می بینند برای حفظ وضع نکبت بار و مصیبت آور موجود در هر زمینه و حوزه ای به تلاش های شدید و گسترده ای دست زده اند. رسانه های امپریالیستی با قلب حقایق - البته با مخلوط کردن راست و دروغ با هم - و اشاعه ایده های رفرمیستی در جهت انحراف مسیر مبارزات مردم فعالیت گسترده ای را در پیش گرفته اند. در حال حاضر، کار سرکوب مبارزات توده ها را خود جمهوری اسلامی به عهده دارد و این رژیم در شرایطی که به قول عباس عیدی از مهره های اصلاح طلب رژیم که در گفتگو با گروه تحلیل، تفسیر و پژوهش های خبری ایرنا- ۱۱ خرداد ۱۳۹۷) اعتراف کرد که شیرازه امور در اکثر نهادها و ارگان های دولتی از هم پاشیده شده و به قول وی کار آمدی ندارند، اما به وظیفه خود که سرکوب مبارزات توده ها و کنترل جامعه از طریق اعمال قهر ضد انقلابی در آن عمده است، عمل می کند. جمهوری اسلامی وظیفه سرکوب توده ها را با میلیتاریزه کردن کامل تمام مناطق، برقراری حکومت نظامی اعلام نشده و ولو کردن نیروهای مسلح و امنیتی خود در کوچه و خیابان، توسل به دستگیری های گسترده، اعمال شکنجه های وحشیانه به زندانیان و کشتار بی شرمانه در زندانها انجام می دهد. امروز گاه در ویدئوهائی که منتشر می شوند دیده می شود که دست

اندرکاران حکومت، با این اخطار به مزدوران مسلح خود که اگر مردم بتوانند رژیم حاکم را سرنگون کنند، شما را تکه تکه خواهند کرد و شما و خانواده تان امکان خروج از کشور را هم نخواهید یافت، آنها را آشکارا تشجیع می کنند که به هر عمل وحشیانه علیه مردم دست زده و با بی رحمی هر چه تمامتر به سرکوب مبارزات و اعتراضات آنان بپردازند؛ چون پای مرگ و زندگی خودشان در میان است. به آنها می گویند که مردم، ما را به دریا خواهند ریخت. حتی مقامی در وزارت بهداشت از خطر سقوط رژیم و پیامد های آن برای خود و همکارانش صحبت می کند و به آنها هشدار می دهد که به هر طریقی در حفظ ارکان این رژیم کوشا باشند. به طور کلی در حال حاضر جمهوری اسلامی عهده دار کنترل جامعه برای حفظ سلطه امپریالیسم در ایران است ولی این وضع ممکن است در صورت پیشرفت جنبش انقلابی و جدی تر شدن هر چه بیشتر خطر برای سلطه امپریالیستی در ایران، تغییر کرده و دشمنان مردم مبادرت به اقدامات دیگری بکنند. مثلاً می دانیم که امپریالیسم آمریکا به مثابه دشمن اصلی خلقهای ایران، نیروهای مزدوری را از میان ناسیونالیست های ایرانی به خصوص در گُردستان یا بلوچستان در اختیار دارد که سالها برای آنان هزینه کرده است. این دشمن جانی و سالوس هر زمان لازم ببیند، می تواند از آنها برای ایجاد اغتشاش در جنبش و مخدوش کردن صف انقلاب و ضد انقلاب استفاده کند. نه فقط جریانات ناسیونالیست بلکه نیروهای شناخته شده یا ناشناخته دیگری نیز ممکن است در شرایط خاصی در جهت حفظ سلطه امپریالیستی و تداوم سیستم سرمایه داری وابسته در ایران، در خط قدرتهای خارجی به مبارزه مسلحانه با رژیم جمهوری اسلامی برخیزند و نیروهای مبارز جامعه را هم فریب دهند. خلاصه تا آنجا که به دشمنان توده های تحت ستم ما، دشمنان کارگران، زحمتکشان و اقشار مختلف مردم در شهر و روستا مربوط است، آنها انقلاب توده ها را امری کاملاً جدی به حساب آورده و برای از بین بردن آن به هر تلاش ضد انقلابی دست می زنند.

تلاش نیروهای رفرمیست برای به عقب راندن توده ها!

نمی توان تردیدی داشت که در درون جامعه ایران چه در میان کارگران و چه روشنفکران، کمونیست های راستینی وجود دارند که می کوشند وظیفه خود را در ارتباط با شرایط حساس کنونی دریافته و به آن عمل کنند. درعین حال از دیر باز تفکری رفرمیستی در جنبش کمونیستی ایران وجود دارد که همانطور که در بالا اشاره شد وظیفه نیروهای کمونیست در جامعه را صرفاً رفتن به کارخانه ها و به اصطلاح کار با کارگران قلمداد می کند؛ و شاهدیم که این تفکر حتی در شرایط امروز نیز که بحث اصلی بر سر انقلاب و چگونگی کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر می باشد و این امر مسأله مبرم روز را تشکیل می دهد، وظیفه خاصی برای نیروهای کمونیست قائل نیست و انگار که هیچ تغییر عینی در جامعه صورت نگرفته است، مبارزه صنفی و حداکثر کوشش برای ایجاد تشکل های صنفی کارگری را در راس اهداف و آمال مبارزه کارگران جلوه می دهد. واقعیت این است که اولاً طبقه کارگر ایران از همان بدو استقرار رژیم جمهوری اسلامی هرگز از مبارزه باز نایستاده و به خصوص از دهه ۸۰ به این سو ضمن تشدید مبارزات خود علیه سرمایه داران و رژیم حاکم در جهت تحقق خواسته های صنفی و ایجاد تشکل های صنفی مستقل خود قدم های جدی و مهمی برداشته است. ثانیاً، طبقه کارگر ما در جریان مبارزه برای تشکل یابی خویش، از درون خود، کارگران آگاه، متعهد و فداکاری را پروده و بعضاً به عنوان فعال کارگری به همگان شناسانده است. اما آنچه علیرغم مبارزات بی وقفه و فداکارانه کارگران و تلاش های بی دریغ و مسئولانه فعالین صمیمی و مبارز کارگری مانع از شکل گیری حتی یک اتحادیه یا سندیکا یا به طور کلی تشکل کارگری مستقل گردیده، سد بلند دیکتاتوری رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بوده است. این رژیم نه تنها فعالین کارگری را به دلیل دفاع از منافع صنفی کارگران دستگیر کرده، مورد شکنجه قرار داده و حکم و وثیقه سنگین برای آنها تعیین نموده است، بلکه هر کارگر ساده ای را نیز صرفاً به خاطر مبارزه برای ابتدائی ترین خواسته های صنفی خود مورد حملات وحشیانه قرار داده است. چنین است که

حتی در شرایطی که تحقق خواسته های کامل صنفی کارگران منوط به از میان برداشتن این دیکتاتوری و به عبارت دیگر سرنگونی جمهوری اسلامی است، پیروان تفکر رفرمیستی مزبور سعی دارند به شیوه اکونومیست های روسیه ، ذهن طبقه کارگر را صرفاً به خود و مسایل صنفی خویش مشغول نموده و آنها را از انجام اقدامات عملی در جهت سرنگونی رژیم و از بین بردن دیکتاتوری باز دارند. این نیروهای رفرمیست قادر نیستند ببینند و نمی خواهند اعتراف کنند که طبقه کارگر ما در شرایط انکشاف هر چه بیشتر سیستم سرمایه داری در ایران با آگاهی و تجربیاتی که در طول مبارزات دیرینه خود کسب نموده است ، امروز از توان فکری و تجربه عملی لازم نه فقط برای ایجاد تشکل های صنفی خود بلکه جهت به عهده گرفتن وظایف خطیر تر و بزرگتر از آن برخوردار می باشد. لذا با کوته فکری و با تکبر خاص خود کارگران ایران را ناآگاه می خوانند و با این توجیه حتی در شرایط کنونی که شکی باقی نیست که مردم کارد به استخوان رسیده ایران و در رأس آنها طبقه کارگر ما ، خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی هستند، نه از ضرورت کسب قدرت سیاسی توسط کارگران سخن می گویند و نه قادرند وظایف و راهی را پیش پای آنان بگذارند که مسیری برای قدرت گیری کارگران باشد. البته آنها در حرف و ادعا ظاهراً موافق قیام مسلحانه توده ای هستند و این را راهی برای رهائی طبقه کارگر جلوه می دهند. اما امروز دست به فریب کارگران زده و برای بازداشتن آنها از متشکل شدن و مقابله قهر آمیز با دشمنانشان و مشخصاً با نیروهای مسلح جمهوری اسلامی در شرایط انقلابی کنونی ایران ، مطرح می کنند که هنوز "لحظه قطعی" و مرحله نهائی برای دست زدن به سلاح فرا نرسیده است. البته باید پرسید که آیا برای این نیروهای رفرمیست با شیوه های اپورتونیستی شان هیچ وقت زمان برای دست بردن به سلاح فرا می رسد؟ پاسخ با توجه به تجربه هائی که طبقه کارگر و مردم مبارز ایران از دهه بیست - زمان قدرت داشتن اپورتونیسم حزب توده - تا کنون در دست دارند به این سؤال منفی است.

پیروان تفکر فوق با هر عنوانی که امروز روی خود گذاشته اند (سیاسی کارهای مارکسیست - لنینیست در درون جامعه ایران) و یا از گذشته با خود حمل می کنند (جریانات سیاسی مدعی دفاع از منافع طبقه کارگر در خارج از کشور)، به واقع همان اپورتونیستهای هستند که اگر از قدرت نفوذ در میان کارگران برخوردار باشند به گفته لنین خطرشان برای منحرف کردن جنبش کارگری از خود بورژواها بیشتر است. اینها در اصل دشمنان طبقه کارگرند که حتی اگر روزی صد بار هم از ضرورت انقلاب صحبت کنند و سخنان گرانقدر مارکس مبنی بر ضرورت در هم شکستن ماشین دولتی را تکرار کنند ، در عمل با عدم انجام وظایف انقلابی که شرایط کنونی حکم می کند به حفظ وضع نکبت بار و مصیبت زای کنونی ، دستپخت سرمایه داران زالو صفت خدمت می کنند.

این دسته اول با عمل خود علیرغم ادعای طرفداری از طبقه کارگر، کار دسته دومی هائی را هم تقویت و تکمیل می کنند که چه آشکارا در جبهه ضدانقلاب باشند و چه مدعی قرار داشتن در صف توده ها باشند، به طور کاملاً علنی مبلغ پاسیفیسم و رفرمیسم هستند. این دسته دوم همان کسانی هستند که برای باز داشتن توده ها از انقلاب جهت حفظ سیستم استثمارگرانه و شدیداً ظالمانه حاکم ، راه نجات توده ها را "نافرمانی مدنی" جا می زنند و این شیوه از کار را نه به عنوان تاکتیکی که در شرایطی ممکن است مفید هم واقع شود ، بلکه به عنوان شیوه اصلی مبارزه و راه رسیدن مردم به خواسته های خود جا می زنند. همانها که به مردم می گویند که توسل شما به مبارزه مسلحانه باعث می شود که رژیم برای سرکوب "مجوز" پیدا کند و به سرکوبش ده برابر اضافه کند. اما آنها عمداً این واقعیت را پنهان می کنند که رژیم نه امروز و نه هیچوقت دیگر در طول عمر ننگین و جنایتکارانه اش منتظر "مجوز" از مردم نبوده است. دست اندرکاران جمهوری اسلامی همواره حتی با بی شرمی تمام بدون هیچ "مجوز"ی به کشتار مردم پرداخته و به آن افتخار کرده اند. بیشک مردم هشیار ایران نه اعترافات خود خمینی و نه گردانندگان حکومتش چون محمدی گیلانی، موسوی اردبیلی و موسوی تبریزی و غیره به جلادی خودشان در دهه ۶۰ را فراموش کرده اند و نه جلادی و افتخار به آن از طرف دیگر سران رژیم در دهه

های بعدی چون روحانی را که در جریان جنبش دانشجویی - مردمی ۱۸ تیر ۱۳۷۸، در مقام رئیس شورای امنیت ملی، از لزوم تکه تکه کردن دانشجویان و مردم مبارز سخن گفت.

چه ضد انقلاب شناخته شده و چه رفرمیست های مدعی طرفداری از مردم، در توجیه به اصطلاح راه "نافرمانی مدنی" شان، برای فریب توده ها، "پرهیز از خشونت" را به عنوان کم هزینه ترین راه تبلیغ می کنند. در حالی که در جامعه طبقاتی کنونی، پیش گرفتن راه مبارزه مدنی و عدم اعمال قهر انقلابی در مقابل قهر ضد انقلابی همان کوره راهی است که انرژی انقلابی کارگران و توده های محروم را به هرز می برد و در خدمت نجات رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد. این کوره راه، بن بست است که با باز داشتن توده ها از اعمال قهر انقلابی به مثابه تنها راه نجات خویش از جهنم حاصل از سیستم سرمایه داری وابسته حاکم، توده ها را دست بسته به مسلخ جلا دادن و مدافعین مسلح نظم استثمارگرانه و ستمکارانه کنونی می برد. از این رو کوره راه پیشنهادی اینان، "هزینه" ای بر گرده طبقه کارگر و انبوه عظیم ستمدیدگان تحمیل می کند که بسیار، بسیار پر هزینه تر از مبارزه ای خواهد بود که توده ها با دست بردن به سلاح علیه دشمنانشان به کار ببرند.

ناکتیک کنونی رژیم در رابطه با تظاهرات خیابانی !

به گونه ای که دیده می شود رژیم امروز مردم انقلابی در صحنه مبارزه را به طور شدید و گسترده مورد اصابت گلوله های خود قرار نمی دهد و به قولی از حداکثر نیروی خود برای سرکوب استفاده نمی کند. دلیل این امر روشن است. دشمنان مردم از وجود یک موقعیت انقلابی در جامعه کاملاً آگاهند و می دانند که توده های انقلابی مصمم به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی هستند، می دانند که در این شرایط توده ها از درجه بالائی از روحیه و شور انقلابی برخوردارند و ترسی از نیروهای مسلح دشمنانشان به دل راه نمی دهند، به عینه می بینند که این توده های جان به لب رسیده و کارد به استخوان رسیده، از مرگ نمی هراسند و حاضرند برای سرنگونی رژیم و رسیدن به آزادی به هر نوع فداکاری دست زده و قهرمانانه جان فدا کنند. در چنین شرایطی است که آنها خود را مجبور می بینند که به قول معروف با حساب و کتاب به توده ها برخورد کنند. این مزدوران از تجربه شاه در جریان خیزش انقلابی توده ها در سالهای ۵۷-۱۳۵۶ آموخته اند که سرکوب حداکثری و شدیداً خونین تظاهرات مردم در یک شرایط انقلابی گاه نه تنها باعث عقب راندن توده ها نخواهد شد، بلکه آنها را در مبارزه و پیمودن راه انقلاب جری تر خواهد ساخت. می دانند که در حال حاضر اقدام به خون ریزی بیشتر از آنچه امروز انجام می دهند، باعث افزایش هر چه بیشتر خشم توده ها شده و خونهای ریخته شده شهدای انقلاب بر زمین به پرچم سرخی در دست توده های انقلابی تبدیل خواهد شد و آنها را به انجام اقدامات عملی جدی تر خواهد کشاند. می دانند که مردم بی دلیل در هر تظاهرات خود شعار "آتش جواب آتش"، "وای به روزی که مسلح شویم" و "بجنگ تا بکنیم" و از این قبیل نمی دهند، این شعارها در شرایط انقلابی امکان تحقق دارند. این دشمنان (سرمایه داران خارجی و داخلی و وابستگانشان) که می خواهند با چنگ و دندان از ثروت و زندگی بورژوازی شان محافظت کنند، از سر داده شدن این شعارها هراس زیادی در دل خود احساس می کنند. چرا که می دانند که توده های انقلابی با طرح چنان شعارهایی بی صبرانه امکان و شرایطی را طالب هستند که بتوانند به این شعارهای خود جامه عمل بپوشانند. در چنین جوی است که آنها حساب می کنند که گشودن آتش بی محابا در سطحی وسیع به روی توده های انقلابی، باعث شعله ور شدن هر چه عظیم تر شراره های آتش انقلاب در هر گوشه از کشور خواهد شد. دشمنان، درست از به جریان افتادن مبارزه مسلحانه توسط توده ها در اقصی نقاط ایران در بیم و هراسند. به همین خاطر در حال حاضر ضمن آن که کماکان، همچون روال سابق خود به بگیر و ببند وحشیانه مبارزین و شکنجه و قتل در زیر شکنجه به صورت فجیع و یا با روش های ضد انقلابی همیشگی شان به ربودن جوانان و کشتار مخفیانه آنان مشغولند، هنوز از به کارگیری سرکوب حداکثری خود احتراز می کنند و آن را به موقعیتی دیگر محول می کنند. بیهوده نیست که امروز رئیس پلیس های جلا و بی

شرم جمهوری اسلامی در آغاز برای پراکنده کردن تظاهرات مردم لفظ "خواهش می‌کنم"، "بفرمائید تشریف ببرید" و از این قبیل که به هیچوجه در قاموس آنها نیست و تنها برای خام کردن توده‌ها و کاستن از شدت مبارزات آنان به طور فریبکارانه به کار می‌روند، استفاده می‌کنند. باید هشیار بود و دانست که دشمنان مردم منتظرند تا موقعیت انقلابی در جامعه فروکش کند، تا زمان به نحوی بگذرد، توده‌ها خسته شوند و از شور و هیجان جشن خود، جشن انقلابی‌ای که برپا کرده‌اند، کاسته شود، آنگاه آنها با کشتارهای فله‌ای توده‌ها، حمام خون‌هایی به مراتب شدیدتر از دهه ۶۰ برپا کنند. با قرار دادن چنین خطر و فاجعه بزرگ در جلوی چشم خود، باید با جدیت تمام در راه سازماندهی مسلح توده‌ها حرکت کرد و به تبلیغ این راه پرداخت. تنها با در پیش گرفتن چنین راهی است که می‌توان توده‌های عظیم مردم ایران را از قرار گرفتن در معرض خونریزی‌ها و قساوت‌های آتی دشمنانشان محفوظ نگاه داشت.

تغییر اوضاع به نفع خلق با تشکیل گروه‌های سیاسی - نظامی!

آیا قانونمندی‌های جامعه ایران راهی را هم پیش پای نیروهای انقلابی جدی و واقعاً متعهد قرار می‌دهد؟ آیا طبقه کارگر ایران می‌تواند مسیر انقلابی‌ای را طی کند که به متشکل شدن طبقاتی او انجامیده و به او امکان و قدرت رهبری جنبش و توده‌های تحت ستم ایران را بدهد؟ به راستی به نیاز حیاتی جنبش در حال حاضر که همانا تأمین رهبری انقلابی می‌باشد، چگونه باید پاسخ گفت؟ می‌دانیم که کسانی فقدان رهبری در جنبش کنونی را وسیله‌ای برای رواج یأس و ناامیدی در جنبش قرار می‌دهند. آیا اینها می‌توانند بگویند که امروز نیروهای انقلابی و کمونیست ایران برای پر کردن خلاء رهبری در جنبش، موظف به انجام چه کارها و اقدامات انقلابی هستند؟ آیا آنها اساساً رسالتی هم در این زمینه برای نیروهای پیشرو جامعه قائلند؟

تردید نمی‌توان داشت که اگر جای یک نیروی انقلابی و متشکل کمونیست در جامعه ما خالی نبود، و یا اگر این طور گفته شود که اگر هم امروز کارگران آگاه و روشنفکران مبارز و از جان گذشته ایران، علیرغم همه سرکوب‌ها و بگیر و ببند‌های جمهوری اسلامی و همچنین به رغم تلاش نیروهای اپورتونیست در تبلیغ نظرات و ایده‌های سمی خود، امکان و توان آن را به دست آورند که تشکل‌های سیاسی - نظامی خود را در جامعه ایجاد نموده و با اعمال انقلابی خود در جهت ایجاد یک رهبری انقلابی حرکت کنند، در این صورت شکی نباید داشت که چنین نیروهای متشکل سیاسی - نظامی خواهند توانست با در پیش گرفتن سیاست انقلابی درست و عمل به آن به طور مؤثر اوضاع را به نفع خلق تغییر دهند. خواهند توانست در عمل "قدرت طبقه انقلابی برای به انجام رساندن عملیات توده‌ای انقلابی" را بالا برده و به این طبقه (طبقه کارگر ایران) برای این که بتواند در موقعیتی قرار گیرد که توانائی خرد کردن ستون فقرات طبقه سرمایه دار و خرد کردن ماشین قدرت دولتی را بیابد، یاری رساند و جنبش را در مسیر پیروزی قرار دهد.

حقانیت سخن فوق در این است که امروز برای پیروزی انقلاب، عامل عینی به صورتی که توضیح داده شد وجود دارد و همه مسأله بر سر تقویت آن از طریق عامل ذهنی و به طور مشخص عمل آگاهانه انقلابی از سوی نیروهای آگاه و روشنفکر جامعه می‌باشد. می‌دانیم که نیروهای اپورتونیست در ایران با تبلیغ ایده‌های پاسیفیستی خود عملاً کارگران و روشنفکران پیشرو را از دست زدن به عمل آگاهانه انقلابی باز می‌دارند و به خصوص هر گونه دست بردن به اسلحه از طرف این نیروها را تحت عنوان مخالفت با به اصطلاح "مبارزه جدا از توده" می‌گویند. اما در اینجا بحث نظری مطرح نیست، بلکه مسأله‌ای کاملاً مشخص و عملی مطرح است. جنبش انقلابی خلق در حال حاضر برای پیشروی خود به منظور سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، به تشکیلات نیاز دارد. نیازمند آن است که نیروهای پیشرو جامعه با گفتار و رفتار انقلابی خود و در اساس با اعمال قهر انقلابی علیه دشمنان، به توده‌های انقلابی و اما بی سازمان ایران نشان دهند که به راستی پشتیبان کارگران

و دیگر توده های تحت ستم می باشند. نیاز دارد که نیروهای پیشرو ضمن متشکل کردن خود، به مسلح کردن توده ها، به سازماندهی آنها و رهبری مبارزات شان چه در شکل مسلحانه و چه غیر مسلحانه اقدام نمایند. بنابراین تشکیل گروه های سیاسی - نظامی توسط کارگران و روشنفکران متعهد و انقلابی نیاز واقعی جنبش در شرایط کنونی است.

در شرایط انقلابی کنونی همه مسأله بر سر چگونگی سرنگونی رژیم حاکم، گرفتن قدرت از دست سرمایه داران و پایان دادن به سلطه امپریالیسم در ایران است. مسأله بر سر آن است که طبقه کارگر ایران در مسیری قدم نهد که بتواند ستون فقرات سلطه سرمایه داران (چه خارجی و چه داخلی) که همانا نیروهای مسلح ضد خلقی کنونی (ارتش و ضمام آن) می باشد را در هم بشکند. یعنی در مسیری قدم نهد که موفق به تشکیل ارتش انقلابی خود گردد تا بتواند حاکمیت انقلابی خود را به نفع اکثریت آحاد جامعه در ایران برقرار سازد. این ضرورتی است که راه و چگونگی تحقق آن در تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق به عنوان تنها تئوری و خط مشی کمونیستی در ایران، ترسیم گشته است. لذا کارگران و روشنفکران آگاه و رزمنده و متعهد ما موظفند به آن تئوری اشراف پیدا نموده و از آموزش های آن برای پیمودن راه درست و انقلابی در حال حاضر، توشه بر گیرند.

اگر قرار است فقر و فلاکت از میان کارگران و زحمتکشان ایران رخت بر بندد، اگر قرار است به بی حقوقی، فقدان امنیت شغلی، به بیکاری و توهین و تحقیر کارگران و توده های وسیع ستمدیده در ایران پایان داده شود، اگر قرار به تأمین نان، کار و مسکن و آزادی برای مردم تحت ظلم و ستم ایران است، شرایط انقلابی کنونی و آمادگی توده های انقلابی برای پیشبرد رزمی انقلابی علیه دشمنانشان در جهت تحقق خواسته های برحق و انقلابی خود، فرصت تاریخی بی نظیری را در اختیار نیروهای پیشرو جامعه قرار داده است. باید از این شرایط برای پر کردن خلاء رهبری و ایجاد پیشاهنگ انقلابی سازمان یافته سود جست و مستقیماً برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی که در حال حاضر به عنوان ابزاری در دست امپریالیسم آمریکا جهت اجرای سیاست های جنگ طلبانه این امپریالیسم و شرکاء در منطقه خاورمیانه عمل می کند، گام برداشت. به طور کلی، تنها با متشکل شدن و مبارزه مسلحانه علیه دشمنان رنگارنگ توده ها می توان راه درست مبارزه را پیمود و در راه کسب قدرت سیاسی به ایجاد ارتش انقلابی که لازمه اکید و غیر قابل انکار جهت برقراری یک حکومت انقلابی است نایل آمد؛ و تنها از این طریق می توان به سلطه امپریالیسم و سگان زنجیریش در ایران پایان داد.

موقعیت انقلابی تنها در شرایط خاصی در جامعه به وجود می آید و به مدت طولانی پایدار نمی ماند و همانطور که در بالا اشاره شد به خودی خود هم به سرنگونی رژیم و انقلاب در جامعه منجر نمی شود. بنابراین اگر پیشروان انقلابی نتوانند از آن به نفع پیشبرد مبارزه به نفع توده ها استفاده کنند، اگر مبارزین کمونیست صدیق و متعهد ایران نتوانند قدم در راه درست انقلاب گذاشته و این راه را با همه خطرات و دشواری هایش بپیمایند، در این صورت امپریالیستها در درجه اول خواهند کوشید رژیم جمهوری اسلامی را همچنان سرپا نگاه دارند. اگر چنین شود با از بین رفتن موقعیت انقلابی و مجدداً مسلط شدن جمهوری اسلامی بر اوضاع، این رژیم سفاک به کشتارهایی به مراتب وحشیانه تر از قبل دست زده و شرایط بس مختنق تر و طاقت فرساتر از قبل در جامعه برقرار خواهد کرد. شق دیگر این است که اگر انقلاب تا به آن حد جلو برود که امپریالیستها مجبور به تعویض این رژیم با آلترناتیو دیگری شوند، این آلترناتیو هر چه باشد - تجربه مصر و تونس و یا لیبی و عراق و افغانستان - در هر حالتی کشت و کشتار و حمام خون های جدیدی به راه خواهد انداخت تا تحت سلطه نگاه داشتن جامعه ایران و شرایط تداوم غارت و چپاول برای امپریالیستها کاملاً تأمین و تضمین گردد.

بنابراین برای رسیدن به آزادی و رهائی از سلطه امپریالیسم و رژیم های سفاک و وحشی دست ساز آن، در حقیقت یک راه در مقابل کارگران و زحمتکشان و همه ستمدیدگان جامعه و نیروهای کمونیست و آزادیخواه قرار

دارد و آن مصممانه و قاطعانه جنگیدن با دشمن است. این راه پر افتخار و سرفرازانه ای است که دشواری ها و خطراتش نیز بسیار کمتر از جنگ یک طرفه دشمنان بی رحم و سفاک علیه مردم بی سلاح و بی پناه و فجایع خون باری است که آنها برای توده های تحت ستم به وجود می آورند.

واقعیت این است که رژیم جمهوری اسلامی در میان بحران و ورشکستگی دست و پا می زند و به مفهوم واقعی کلمه رژیمی پوسیده است که تنها با احساس پشتیبانی از طرف امپریالیستها ، در مقابل مردم قیافه رژیم قدرتمند به خود می گیرد. از طرف دیگر چه امپریالیسم آمریکا و چه کلا جهان امپریالیستی ، سالهاست که در بحرانی بزرگ گرفتار آمده اند و تضاد فیمابین امپریالیستها هر روز بیشتر و شدید تر می گردد. در چنین شرایطی انقلاب توده ها و توسل آنان به جنگی عادلانه و قاطع برای رهائی از سلطه امپریالیسم ، زهر مهلکی بر جان آنها ست. زهری که اوضاع را بیش از پیش برای امپریالیستها سخت و دشوار نموده و به تدریج شرایط مرگشان را فراهم می آورد. مردم ما تجربه بسیار تلخ هجوم سراسری رژیم تازه به قدرت رسیده جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ به خود را دارند. در آن مقطع علیرغم شکست قیام بهمن، انقلاب هنوز از توان زیادی برخوردار بود. هنوز توده های انقلابی که خواست های خود را متحقق شده نمی دیدند ، در صحنه مبارزه بودند و در هر گوشه از کشور مبارزه به اشکال گوناگون و از جمله به شکل مبارزه مسلحانه جریان داشت. اما متأسفانه در همان مقطع نیروهای سیاسی ای در جنبش حضور داشتند که حاضر به سازمان دادن جنگ توده ها علیه دشمنانشان برای تحقق خواستههایشان نبودند. برای رهبران این سازمانها ، رؤیای شرکت در پارلمان جمهوری اسلامی و یا معرفی کاندید برای ریاست جمهوری و غیره و یا شرکت در دم و دستگاه رژیم حاکم ، جذبه بیشتری داشت. در واقع، جمهوری اسلامی اگر در آن دهه توانست زن و مرد و کودک و پیر و زن حامله را با شقاوت و قساوت تمام از دم تیغ بگذراند و خون در خیابان جاری کند، اگر توانست جامعه را کاملاً مختنق کرده و سلطه ننگین خود با فرهنگ و سنت های ارتجاعی اش را بر مردم ایران تحمیل کند و چنان فجایع دهشتناک و ننگینی در زندانها به وجود آورد که خانواده ها و شاهدین هنوز با یادآوری آن خون می گیرند، و امروز حتی پس از گذشت اینهمه سال ، شنیدن گوشه ای از آن مصیبت ها، درد و اندوه وصف ناپذیری را به وجود می آورد، همه اینها به خاطر آن بود که نیروهای خلق برای جنگ با ضد خلق بی رحم و قسی القلب سازماندهی نشده و آماده نبودند و از این رو به راحتی غافلگیر شدند. این تجربه تلخ حاوی درسهای گرانبهای است. نیروهای پیشرو و همه مردم مبارز ایران با یادآوری فجایع دهه ۶۰ می توانند ببینند که جنگیدن با ارتجاع، به جا گذاشتن تجربه انقلابی از خود و حتی مرگ سرفرازانه در میدان جنگ به گونه ای که در گُردستان بود، چه تفاوتی با جنگیدن با دشمن و تحمل مصیبت هائی که تا به امروز مردم ما با آنها مواجه اند، دارد. از این روست که امروز یا باید توانست به شعار "ما زن و مرد جنگیم، بجنگ تا بجنگیم" جامه عمل پوشاند و یا دشمنان، خندان و شادان با شعارهائی نظیر "برقص تا برقصیم" سطله جنایتکارانه خود را همچنان و این بار بسیار خشن تر و بی رحمانه تر از قبل بر مردم مصیبت دیده و محروم ما برقرار خواهند کرد.

شرح وجود "موقعیت انقلابی" در ایران بر اساس آموزش لنین

با توجه به این که در سراسر این نوشته از دوران انقلاب و موقعیت انقلابی صحبت شد ، در اینجا لازم است با مراجعه به لنین در این مورد به طور مشخص صحبت شود.

لنین در کتاب "سقوط انترناسیونال دوم" ، سه علامت عمده را برای شناخت موقعیت انقلابی در یک جامعه ذکر می کند: (۱) طبقات فرمانروا امکان نداشته باشند فرمانروائی خود را به شکل تغییر نیافته حفظ کنند؛ یعنی آن هنگام که بین "طبقات فرادست" بحران ایجاد شده و این بحران به شکافی منتهی گردیده که موجب می شود طبقات فرو دست علیه حاکمیت بالائی ها دست به شورش بزنند. برای وقوع انقلاب، معمولاً این ناکافی ست

که "طبقات فرودست نخواهند" به شیوه سابق زندگی کنند، بلکه بالایی‌ها هم باید نتوانند حاکمیت خود را به شکل سابق ادامه بدهند. ۲) تشدید بیش از حد عادی فقر و بدبختی و مطالبات طبقات تحت ستم. ۳) هنگامی که در نتیجه ی علل فوق، رشد قابل ملاحظه ای در فعالیت های مبارزاتی توده ها پدید آمده؛ توده هایی که در شرایط "آرامش" بدون شکوه و شکایت اجازه می دهند تا مورد غارت قرار گیرند، ولی در شرایط آشفته و طوفانی - هم به واسطه ی اوضاع و احوال ناشی از بحران و هم در نتیجه ی عملکرد خود "طبقات حاکم" - به سمت حرکت تاریخی و مستقل خود کشیده می شوند. (تأکید ها از نویسنده این سطور است). اینها را لنین "تغییرات عینی" می نامد که "نه تنها از اختیار گروهها و احزاب جداگانه ، بلکه از اختیار طبقات جداگانه هم مستقل می باشند".

جمع بندی فوق با توجه به این که تجربیات انقلاب های مختلف مؤید و اثبات گر آن بوده اند به مثابه قانونی مربوط به جوامع طبقاتی می باشد. بر این اساس حال با نگاهی به شرایط حاکم بر جامعه ایران و شرایطی که در تکوین خود منجر به تظاهرات و قیام های توده ای دیماه ۹۶ گردید، می توانیم امروز به طور واضح وجود موقعیت انقلابی را در جامعه خود تشخیص داده و بشناسیم. من در "درس های قیام دیماه در یادداشت ششم" و همچنین با ارائه نمونه هائی در "یادداشت هفتم" با اشاره به این که تضادهای طبقاتی در جامعه تحت سلطه ایران شدت هر چه بیشتری پیدا نموده و این امر امروز منجر به شکل گیری شرایط کاملاً جدیدی در جامعه گشته است، این واقعیت را به تفصیل شرح داده ام و در اینجا به طور مختصر آنها را یادآوری می کنم.

۱- در آستانه قیام دیماه آشکار شدن ورشکستگی سیاست های حسن روحانی به عنوان رئیس جمهور رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، از یک طرف باعث رشد تضادهای درون رژیم گشت و از طرف دیگر موجب تشدید نارضایتی توده ها شد و کاسه صبر و تحمل آنها را سرریز نمود.

در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی عمده بودجه مملکت را صرف اجرای سیاست های جنگ طلبانه امپریالیستها (در اساس امپریالیسم آمریکا) در منطقه نموده و در کنار فشارهای سیاسی و اجتماعی طاقت فرسا، فشار اقتصادی شدیدی را نیز بر مردم تحمیل می نمود، روحانی وعده های زیادی مبنی بر بهبود شرایط اقتصادی در جامعه در پرتو پروژه "برجام" می داد. از جمله وعده می داد که با وارد شدن در سیستم بانکی و ایجاد زمینه برای سرمایه گذاری های بیشتر، اشتغال زائی نموده و در مقیاس بزرگی بیکاری را در جامعه از بین خواهد برد. در حالی که می دانیم که میلیونها دلاری که بر اثر توافق هسته ای در اختیار جمهوری اسلامی قرار داده شده بود، صرف پیشبرد سیاست های جنگی امپریالیستی گشت و در جاهائی هزینه شد که هیچ دردی از درد های بیشمار مردم را برطرف نمی کرد. در هر حال، شکست برجام آخرین حيله های رژیم را برای باز داشتن توده ها از مبارزه، خنثی نمود. از طرف دیگر در شرایط شدت گیری نارضایتی توده ها و رشد مبارزات آنان و به خصوص گسترش هر چه وسیعتر و شدیدتر مبارزات کارگران در سراسر ایران، تضادهای درونی رژیم روز به روز شدت بیشتری می یافت و این امر موجب افشای گوشه هایی از فساد و دزدهای حکومتیان می گشت تا جائی که هر روز به شکلی افشاگری جدیدی از دزدی ها و فساد لاعلاج درون دستگاه حاکمیت در جامعه پخش شده و توده های محروم و گرسنه در جریان آن قرار می گرفتند. از جمله می توان به دزدی های میلیارد دلاری بابک زنجانی (که به باور توده ها در پشت سر وی مقامات بالای رژیم به عنوان دزدان عمده قرار دارند)، دزدی های کلان شهردار تهران (قالیباف) و یا دزدی هائی که ارتباط مستقیم با زندگی توده ها داشت از جمله بالا کشیدن پول صندوق بازنشستگان و دزدیدن سپرده های مردم تحت ستم یعنی مردمان عاصی از استثمار و انواع ظلم و بیداد دستگاه حکومتی توسط برخی از مؤسسات مالی و عدم توانایی حکومت در پاسخگویی به شکایات مردم اشاره کرد. همچنین با افشاء شدن هر چه بیشتر فسادهای لاعلاج موجود در درون رژیم که یک نمونه از آن برملا شدن جاسوسی دختر رئیس قوه قضائیه (صادق لاریجانی) برای سرویس های جاسوسی

انگلیس بود ، توده ها هر چه بیشتر به ورشکستگی رژیم جمهوری اسلامی و از هم گسیختگی دستگاه حاکمه و بحران در درون آن پی می بردند. وقوف توده های رنج دیده و مبارز به وجود بحران و شکاف در درون حاکمیت، رشد هر چه بیشتر مبارزات مردم را در پی خود داشت. از آخرین نمونه های برجسته آن مبارزات قبل از قیام های دیمه مبارزات بازنشستگان و مال باختگان (کسانی که سپرده هایشان را مؤسسات مالی بالا کشیده بودند) بود که تأثیر خود را در رشد مبارزات دیگر توده ها نیز به جا گذاشت. مدتها قبل از خیزش انقلابی دیمه بازنشستگان و مال باختگان ، خیابانهای چندین شهر را به طور مدام به صحنه مبارزه سیاسی با رژیم تبدیل کرده بودند. اما رژیم جمهوری اسلامی به مثابه یک "دولت" (در مفهوم مارکسیستی آن) درست به دلیل بحران و پوسیدگی درون خود قادر نبود به مطالبات بر حق مردم در این زمینه در حد معقول و تا حدودی پذیرفته شده رسیدگی کند.

بر همگان آشکار است که این رژیم دار و شکنجه پیش از این برای خاموش کردن فریاد حق طلبانه مردم و بریدن نفس آنها، از ارتکاب به هیچ جنایتی و به راه انداختن هیچ حمام خونی ایثاتی نداشت. اما با کمال تعجب دیده می شد که مردم ستم دیده هر روز به خیابان می آیند ولی رژیم که زمانی برای خاموش کردن مبارزات توده ها با بی رحمی و قساوت تمام حتی از سلاح آر. پی. جی هم برای کشتار آنها و خاموش کردن صدای حق طلبانه شان استفاده کرده بود (به اعتراف یکی از دست اندرکاران وزارت کثیف و جانی اطلاعات، سعید حجاریان، در جریان خیزش مردم قزوین در مرداد سال ۱۳۷۲ به دستور حکومتیان، نیروهای مسلح رژیم به طور وحشیانه به میان توده های تظاهر کننده آر. پی. جی شلیک کرده و به قتل دسته جمعی مردم پرداختند.)، حال دیگر به سیاق سابق رفتار نمی کند. توده های مبارز در خیابان شعارهایی چون "اسلامو پله کردید، مردمو ذله کردید" می دادند و حتی در آستانه دیمه مستقماً علیه دولت حاکم شعار داده و خواستار مرگ روحانی شدند ولی جنایتکاران حاکم ، حال ، خود و نظام پوسیده شان را در چنان بحران بزرگی گرفتار می دیدند و با چنان بحران عمومی در جامعه رو برو بودند که ترجیح می دادند برای فائق آمدن بر اوضاع، سیاست دیگری در پیش بگیرند. آنها با سنجش اوضاع و با وقوف به انفجاری بودن شرایط، جهت جلوگیری از گسترش مبارزات ستم دیدگان و در هراس از خیزش های قهر آمیز توده ای مجبور شده بودند بر خلاف سابق با احتیاط با تظاهر کنندگان برخورد کنند و نه تنها فکر استفاده از آر. پی. جی را به مٌخپله خود راه ندهند بلکه به نیروهای مسلح خود دستور بدهند که از اسلحه گرم برای مقابله با مردم در حد امکان استفاده نکنند. در بیانی دیگر "طبقات فرمانروا" (طبقه سرمایه دار) در اوضاع و احوال جدید، صلاحشان را در آن می دیدند که برای تداوم سلطه انگلی خود، برای یک دوره موقت هم که شده سیاست پیشین شان را تغییر داده و طور دیگری عمل کنند.

به صحنه آمدن احمدی نژاد، رئیس جمهور سابق رژیم جمهوری اسلامی در پی تشدید تضاد او و دار و دسته اش با دار و دسته ای دیگر در حاکمیت ، نمودار برجسته دیگری از رشد بحران در میان بالائی ها بود. احمدی نژاد در تضاد با رقبای خود در دستگاه قضائی دولت که قصد دستگیری افرادی از دار و دسته وی را داشتند به حرکاتی خاص و غیر متعارف دست زد که پخش ویدئوهای افشاگرانه علیه قوه قضائیه و خاندان لاریجانی ها و بست نشستن در "شاه عبدالعظیم" و غیره از جمله آنها می باشد. وی با این اعمال و ایراد سخنانی که گاه تلویحاً علیه خامنه ای هم بود سعی کرد خود را به عنوان اپوزیسیون بشناساند. این واقعیت که خود نمودار بحران در میان بالائی ها بود به نوبه خود آشکار ساخت که حاکمیت موجود تا چه حد دچار ورشکستگی و از هم گسیختگی درونی است. اگر حاکمیت موجود دچار بحرانی شدید در درون خود نبود و شرایط پیشین وجود داشت، جای کمترین تردیدی نبود که ولی فقیه، یعنی خامنه ای به عنوان رأس هرم دیکتاتوری موجود، جلوی چنین حرکاتی را می گرفت. به واقع، در شرایط پیشین تنها یک اشاره خامنه ای کافی بود تا به فوریت بساط

اعتراض احمدی نژاد در هم ریخته شده و خود وی دستگیر گردد. اما اکنون حاکمیت موجود می بایست سیاست دیگری در پیش گیرد.

شکی نبود که مشاهده شکاف موجود در درون حاکمیت و آشکار شدن فساد عمیق در دستگاه دولتی که برای توده ها به معنی ضعف و پوسیدگی رژیم جمهوری اسلامی بود به توده های سرشار از خشم و نفرت نسبت به رژیم حاکم قدرت و امکان می داد که نارضایتی خود از شرایط ظالمانه حاکم را با علنیت هر چه بیشتری بروز داده و انفجاری در جامعه به وجود آورند. در فاصله کوتاه قبل از انفجار خشم توده ها در دیماه، وقوع زلزله در استان کرمانشاه و بسیج مردم در سراسر ایران برای کمک رسانی به زلزله زدگان به طور مستقل، جای هیچگونه تردیدی باقی نگذاشت که توده های تحت ستم ایران هیچگونه اعتمادی به رژیم جمهوری اسلامی ندارند. بالا رفتن روحیه انقلابی در توده ها و ارتقای همبستگی مبارزاتی آنان در مقابل دشمن مشترک خود با وجود یک شرایط انقلابی در جامعه بروز می کند و توده های تحت ستم ما این واقعیت را در همین زمان در صحت ها و در چگونگی برخورد خود با مسائل گوناگون بر همگان عیان می نمودند. به این ترتیب بود که توده هائی که تا دیروز از ورود به صحنه مبارزه سیاسی باز داشته شده بودند، مستقلاً و به طور آشکار به صحنه مبارزه سیاسی وارد شدند. این فاکت های عینی همگی مؤید وجود اولین نشانه عنوان شده برای موقعیت انقلابی در ایران می باشند.

شدت بحران عمومی ای که کل جامعه ایران را در بر گرفته بود برای همگان پس از تظاهرات و قیام های قهر آمیز توده ای در دیماه - که خود به صورت کاملاً آشکار شرایط نوینی با کیفیتی کاملاً متفاوت از قبل در جامعه به وجود آورد - معلوم شد. حالا دیگر "طبقات فرمانروا" در شرایطی که مردم در سطح میلیونی خواهان سرنگونی نظامشان بودند، می بایست با چنگ و دندان از حاکمیتشان محافظت کنند. میلیتاریزه کردن سراسر مناطق ایران، ولو کردن مزدوران امنیتی و مسلح خود در کوچه و خیابان و در همه جا و گیر دادن به مردم و از جمله با ایجاد سد در معابر و گرفتن تلفن های دستی جوانان با اعمال زور جهت چک و تفتیش آنها، از جمله اعمالی هستند که آنها جهت جلوگیری از حرکت های مبارزاتی مردم انجام می دهند و به این نحو به واقع حکومت نظامی پنهانی را در جامعه ایجاد کرده اند. همه اینها از سیاست تغییر یافته رژیم در شرایط انقلابی کنونی ایران حکایت می کند که به نوبه خود یکی از نمودار های "موقعیت انقلابی" در جامعه را به نمایش می گذارند.

یکی از احکام مارکس حاکی از آن است که "انقلاب ضمن پیشروی خود، یک ضد انقلاب به هم فشرده و محکمی به وجود می آورد". ما صحت این گفته را امروز در رابطه با تلاش حکومتیان - چه نام خود را اصلاح طلب گذاشته باشند و چه اصولگرا و غیره - جهت تقویت هر چه بیشتر نیروهای مسلح ضد انقلاب برای مقابله با توده های انقلابی شاهدیم. لنین با نقل این گفته از مارکس در "درسهای قیام مسکو" خاطر نشان می کند که پس "حال باید دم شمشیر را تیزتر کرد".

۲ - دومین علامت عمده ای که برای تشخیص موقعیت انقلابی در یک جامعه ذکر شده عبارت از تشدید بیش از حد عادی فقر و بدبختی و مطالبات طبقات تحت ستم می باشد. به نظر می رسد که در این مورد نیاز به توضیح زیادی نباشد. تنها کافی است بر وسعت گرفتن پدیده زباله گردی برای تأمین غذا و رفع گرسنگی و افزایش شدید تعداد کودکان کار اشاره شود و دیگر لازم نباشد به انواع و اقسام بدبختی هائی که کارگران، معلمین و اقشار مختلف زحمتکش شهر و روستا امروز بیش از هر وقت دیگر با آنها مواجهند و مطالبات گسترده ای که دارند، بپردازیم. وقتی توده ها فریاد بر می آورند که کارد به استخوانشان رسیده و دیگر طاقت تحمل وضع ظالمانه کنونی را ندارند و حاضرند بمیرند ولی دیگر با فقر و فلاکت دست و پنجه نرم نکرده و زیر بار ستم و استثمار زندگی نکنند، در حقیقت از شدت گیری بیش از حد فقر و بدبختی در جامعه خبر می دهند.

۳ - تظاهرات و قیام های قهر آمیز توده ای در حدود ۱۴۰ شهر و روستا به منزله ورود ناگهانی توده های مردم به صحنه مبارزه سیاسی و کشیده شدن آنها "به سمت حرکت تاریخی و مستقل خود" بود. حرکتی که نقطه عطفی در مبارزات توده های ما به وجود آورد. باید دانست که زمینه این حرکت از یک سال قبل با رشد مبارزات توده ها در سراسر ایران تهیه شده بود. به خصوص در یک سال اخیر اعتصابات و تجمعات کارگری در حد بسیار بالائی ارتقاء یافته و در سراسر ایران رشد و گسترش می یافت. کارگران اگر چه به خاطر تحقق خواسته های اقتصادی شان دست به اعتصاب می زدند ولی مبارزات آنها با دخالت رژیم خیلی زود به مبارزه سیاسی و بعد به مبارزه قهرآمیز با رژیم کشیده می شد. به طور کلی رشد و تکامل مبارزات کارگران و دیگر توده های مردم که در آستانه قیام دیمه در سراسر ایران جریان داشت به نقطه عطفی در دیمه رسید.

شرکت فعالانه افراد عامی به طور مستقل و عملی در زندگی سیاسی، به قول لنین یکی از نشانه های دوره انقلاب می باشد. این واقعیت هم در مبارزات دیمه نشان داده شد. پس از آن که قیام های توده ای دیمه از اوج افتاد ما تداوم آن قیام ها را در مبارزات حاد توده های عامی با رژیم که در موارد زیادی به صورت یک جنگ داخلی بین ستمدیدگان و رژیم ستمگر حاکم جلوه می کند شاهدیم. به این ترتیب در زندگی سیاسی توده های تحت ستم ایران تحول کیفی به وجود آمده است.

در حال حاضر رژیم با روش های حساب شده سرکوبگرانه می کوشد مانع از رشد مبارزات توده ها گردد و رسانه های امپریالیستی هم که ظاهر مخالفت با این رژیم را به خود گرفته اند به طرق مختلف سعی در انحراف مسیر مبارزات مردم و سنگ اندازی در مقابل رشد آن مبارزات را دنبال می کنند. از طرف دیگر جنبش از وجود یک رهبری انقلابی در رنج است و هیچ حرکت برجسته و محسوسی که دال بر حضور فعال نیروهای آگاه و پیشرو جامعه باشد به چشم نمی خورد. مجموعه عواملی از این قبیل بی شک در این امر که جنبش توده ها به صورت یکپارچه ظاهر نشده و پراکنده می باشد، نقش ایفاء می کنند. شاهدیم که مبارزه انقلابی و قهرمانانه توده ها پس از شعله ور شدن در منطقه ای فروکش کرده و با یک فاصله زمانی شعله های مبارزه در منطقه ای دیگر سر به بیرون می زند. در عین حال مبارزات کوچک و بزرگ و درگیری های خشن و قهر آمیز نیروهای سرکوبگر با توده های مردم به طور مدام در سراسر ایران جریان دارد. در دوره انقلاب، هر آن حادثه جدیدی رخ می دهد و بعد به طور سریع جای خود را به حادثه دیگری می دهد. اکنون که آخرین سطرهای این مطلب نوشته می شود، خبر از برخاستن موج جدیدی از مبارزات مردم می رسد. خبرها حاکی هستند که مبارزات مردم شجاع و از جان گذشته ای که بیمی از مزدوران مسلح رژیم به دل راه نمی دهند و فریاد می زنند: "سرکوب اثر ندارد"، در شهرهای مختلف ایران، از جمله در کرج و تهران و اصفهان، قهدریجان، شیراز، کرمانشاه مجدداً شعله ور گشته. این توده ها با دستی خالی به درگیری با نیروهای مسلح رژیم می پردازند و گاه با حمله به سرکوبگران خود، موفق می شوند آنها را فراری داده و موتورهایشان را به آتش بکشند. آشکار است که توده های مبارز ایران "به سمت حرکت تاریخی و مستقل خود کشیده" شده اند. توده های قهرمان ایران دست اندر کار انقلاب خود هستند. انقلاب کار توده هاست.

به عنوان ختم کلام بگویم که اگر این واقعیتی است که نیروی سازمان یافته دشمن را تنها با نیروی سازمان یافته توده ها می توان در هم شکست و اساساً اگر در مبارزه توده ها با استعمارگران و ستمکارانشان، صرف داشتن حقانیت کافی نیست بلکه قدرت و توان و زور سازمان یافته لازم است تا بتوان حاکمین را از قدرت به زیر کشید، پس همه تلاش ها باید صرف سازمان دادن توان و قدرت توده ها و برخوردار کردن آنها از نیروی لازم جهت مقابله با دشمنانشان و نابودی آنها گردد. در جامعه ما تنها با متشکل کردن و مسلح کردن توده ها می توان نیرو و توان آنان را در مقابل دشمنانشان تقویت و راه دستیابی به پیروزی را در مقابل آنان گشود. این نکته را هم اضافه کنم که در حال حاضر جریان همین انقلاب و مبارزات انقلابی توده ها علیرغم فقدان رهبری، نقش بزرگی

در تضعیف دشمنان اصلی مردم، امپریالیستها و در نزدیکتر کردن آنها و سیستم گنبدیده سرمایه داریشان به سرنوشت محتوم خود که همانا مرگ و نیستی است، ایفاء می نماید. فراموش نکنیم که یکی از عوامل مهم در تضعیف و افول امپریالیسم انگلیس به مثابه سرکرده امپریالیستها در جهان که زمانی اکثر سرزمین های گره خاکی را به مستعمره خود تبدیل کرده بود، رشد مبارزات توده ای در مستعمرات بود. بی شک مبارزات مردم ما و سایر توده های تحت ستم امپریالیسم در خاورمیانه نیز در تضعیف و سرانجام در به گور سپردن امپریالیسم آمریکا و شرکاء - که یا مستقیماً و یا از طریق حکومت جمهوری اسلامی و مزدوران داعش و غیره شرایط فاجعه باری برای مردم ما و دیگر خلقهای خاورمیانه ایجاد کرده اند - نقش به سزائی خواهند داشت.

افتخار بر توده های رزمنده ایران که با مبارزات قهرمانانه خود نقش بزرگی در به خاک مالیدن پوزه امپریالیستها و سگ زنجیریش جمهوری اسلامی ایفاء می کنند.

اوایل مرداد ۱۳۹۷

زیر نویس:

۱ - نامه انگلس به ژوزف بلوک، ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۰

"بر اساس درک مادی از تاریخ، عامل تعیین کننده ی نهایی در تاریخ عبارت است از تولید و تجدید تولید زندگی واقعی. نه مارکس و نه من هیچ گاه چیزی بیش از این را ادعا نکرده ایم. لذا اگر کسی این مطلب را تغییر داده و بگوید که عامل اقتصادی تنها عامل است موضوع را به یک عبارت بی معنی و مجرد و مسخره تبدیل کرده است. وضع اقتصادی زیربنا را تشکیل می دهد، اما عناصر گوناگونی از روبنا - یعنی اشکال سیاسی مبارزات طبقاتی و نتایج آن ها از قبیل تشکیلاتی که به دست طبقه ی فاتح پس از یک نبرد پیروزمندانه تأسیس می گردند و غیره، هم چنین اشکال حقوقی، و به خصوص بازتاب های تمام این مبارزات طبقاتی در مغزهای شرکت کنندگان، از نظر تئوری های سیاسی، حقوقی و فلسفی و عقاید مذهبی و تحول بعدی آنها به نظام های خشک و جزمی - همچنین تأثیراتشان را بر روی مسیر مبارزات تاریخی اعمال می نمایند و در بسیاری موارد به طور اخص شکل آن را تعیین می کنند. در میان تمام این عناصر تأثیرات متقابلی وجود دارد که در آن، از میان مجموعه ی حوادث بی شمار (یعنی چیزها و اتفاقاتی که ارتباط متقابل درونی شان آن قدر نادر و یا غیرقابل اثبات است که می توان آن را نادیده گرفت)، حرکت اقتصادی بالاخره ناگزیر به تأکید خود است. در غیر این صورت به کار بردن تئوری در مورد هر دوره ی تاریخی، ساده تر از حل یک معادله ی یک مجهولی خواهد بود."